

من دویدم و بسیار خسته و زله شدم. م. فانے: فونے.

تاتلہش = همه جا، در هر کجا، اینجا و آنجا؛ در هر طرف، پراکنده؛ دبد ام ار چید، مو پخین-پن ~، خورم وبف وخته یادج = در خانه درآمد، بچه های من در هر جا، خواب استند؛ وهذ چنبن-پن هر-جا-ره ~ تے جمع ام وبف = آن مرغها هر جا پراکنده استند، بیا آنها جمع کنیم؛ تاتلہش چ. = پراکنده ک.، راندن؛ وورج ار مال خه ذبد، ~ وبف کینت = اگر گرگ داخل رمه شود، همه آنها را پراکنده میکند؛ تاتلہش س. = پراکنده ش.

تاتو (тоту) = ح. پونی، اسپ قد پخش؛ تاتو فارچ = پونی (اسپ نر)، تاتو فترخ = پونی (اسپ ماده)؛ تاتو سوارے اُخمهند کینن = پونی را سواری یاد میدهند؛ اک-اد تو فترخ صاف تاتو = بیتل تو دقیقاً پونی است.

تاتچ = کاسه چوبی. م. تبهق.
تاتچک = کاسیک، کاسه گک (اشکاشمی: کاسیک یا کاسه گک چوبی بین دول و سوراخ سنگ آسیاب).

تاتیر - تاثیر.
تاج خروس = ب. تاج خروس سردهای از گیاهان گلدار است که دارای ۶۰ گونه متفاوت می باشد. گل های این گیاه به رنگ های بنفش، قرمز و زرد است. بسیاری از اعضای این سرده ویژگی ها و کاربردهای مشابهی با اعضای سرده سلوسیا دارند. گیاه تاج خروس باید در معرض نور کامل خورشید قرار بگیرد و خاکش نیز باید ماسه ای، زهکش و غنی باشد. اگرچه چندین گونه در این سرده علف هرز محسوب می شوند، مردم در سراسر دنیا از گونه های این سرده به عنوان سبزی، غلات و گیاه زینتی استفاده می کنند. سرشار از مواد معدنی مانند کلسیم، پتاسیم، آهن، مس، منیزیم، فسفر و منگنز است. میزان مناسب پروتئین و لیزین موجود در این گیاه برای سلامت موها و ناخن ها مفید است. گیاه تاج خروس باعث کاهش کلسترول شده و به این ترتیب خطر سکته قلبی و بیماری های قلبی عروقی را کاهش می دهد. برخی گونه های تاج خروس نیز به عنوان گیاه زینتی شناخته می شوند. وپ.

تاب = تاب، توان، قوت.
تابریون = گوشت سرخ شده؛ تابریون چ. = سرخ ک. گوشت؛ گوینتین چود خور-رد تابریون خو، خودپن = آنها برای خود گوشت را سرخ کردند و خوردند؛ تابریون س. = سرخ شدن، پختن، سوختن؛ دے گرده زینت، ~ ید ست = نان را از تنور بکش که سوخت.
تابستون = تابستان.

تابستون-جېف = در تابستان، تابستان ها.
تابین = تابش، گرمی؛ روغن ام پرابنت خو، تابینے مور-رد فود = روغن خوردم سرم گرمی آمد؛ تابین تور-رد خه کینت، ار بنخ خو ذهد = اگر برایت گرمی کند، خود را در آب بگیر.

تابی، **تابین** = تابع، اطاعت، وابسته، مطیع؛ یہ خو چار-ارد تابین نیت = او (مٹ.) وابسته به شوهر خود نیست؛ تابی چ.، تابین چ. = تابع بودن، وابسته بودن؛ تابی س.، تابین س. = تابع ش.، وابسته ش.؛ وُز ام تور-رد تابین ست = من از تو اطاعت میکنم؛ مور-رد تابی ساوے؟ از من اطاعت میکنی؟

تاتایک = تا، تا-تا شده (چندین بار)؛ اک-ه ~ لېف پوو مو انخو فچن = آن لیا ف تا تا شده، دوخت من است؛ تاتایک چ. = قات ک.، تا-تا ک. (چندین بار)؛ دم شال ~ کین خو، ذه ار خو جیبک = آن شال را تا تا کن و بگذار در جیب خود.

تاتک = خسته، مانده؛ تاتک چ. = خسته ک.، مانده ک.؛ تاتک س. = خسته ش.، مانده ش.؛ دھذ-پن سور اند اس ساز لوقدث ~ ست = آنها در عروسی از آواز خوانی خسته شدند؛ تاتک-ات فنا = کاملاً خسته، کاملاً مانده و زله؛ وُز ام نو اس دره خهقد، یود اند ام تاتک-ات فنا، تو مور-رد نزریر لوقے = من نو از دره پاهین شدم، اینجا کاملاً مانده و زله شدم و تو همراهی من شوخی میکنی؛ تاتک-ات فنا چ. = کاملاً خسته ک.، کاملاً مانده و زله ک. تاتک-ات فنا س. = بسیار مانده شدن، بسیار خسته و زله شدن؛ ژئبت ام خو، تاتک-ات فنا-یم ست =

تاج ۱ = تاج؛ پات بناه تاج = تاج پاد شاه.
تاج ۲ = شاخه بید سرخ، خم، خمچه، خم کوچک؛
ار دے خین زار ساو پس تاج = برو به بید زار)
بید سرخ) شاخچه بیار.

تاخ: تاخ و پدداو = پاهین: پاهین کردن (مال از دامنه کوه)؛ وهذ فزبن پن پے وے بر سفهد، ساو ار و بڤ تاخ و پد = بز ها به تپه رفتند، برو آنها را پاهین بیار؛ تاخ دنداو = پاهین شدن (مال از دامنه کوه)؛ مال اس پینته ار کینت تاخ داد = مال از دامنه کوه به گندم ها پاهین شد.م. تاق.

تارثق = پایه، حمایت گر؛ دے ند دے فرا دے ~، تا دے قهر سفین پن اته، پد لوفد: "خو فرا-ره-ته لوم" = برادرش حمایت گر او است، وقتیکه قهر آن میخیزد، میگوید: "برای برادر خود میگویم."
تارتهنک = عنکبوت؛ ~ خه تهنت، وے ته غینخک لوفین = چیزی را که عنکبوت می تند، آنرا "غینخک" تار عنکبوت میگویند.
تارتهنجک = عنکبوت؛ تارتهنجک خو جای تے فد = عنکبوت در جای خود بود.

تارپش = تیشه.

تارپنک = تیشه گک.

تاریک = تاریک.

تاریکستون، **تاریکستون** = تاریک) بسیار تاریک).

تاریکے = تاریکی.

تاره: تاره و پدداو = متفرق: متفرق کردن، پراکنده کردن (حیوانات)؛ وورجے ماش مال تاره و پد = گرگ مال ما را پراکنده ساخت؛ تاره دند = پراکنده شدن (مال)؛ ماش فزبن پن داد تاره خو، شیج و بڤ نه فرے یام = بز های ما پراکنده شدند، حالا آنها را پیدا کرده نمیتوانیم.

تاره-واره = تاره واره، سرگردان.

تازے: تازے-گد = تازی: سگ تازی.

تارجھک = بب. تاوجھک.

تاسک: تاسک و پدداو = خفه کردن (در اثر دود)؛ تاسک دنداو = خفه شدن، سوختن؛ و اینجیخ پند خو، یو دد پس دقے یث دبد ار عجید خو، وهذ مژپن-پن ~ دنج = گاه دان سوخت، دود از طریق دروازه داخل آغل میشود و گوسفندان را خفک کرده است.

تاسونتاو = ایجاد تشنگی، گرم آمدن؛ روغن ام خود خو، تاسونتے مو = (من) روغن خوردم و برایم تشنگی ایجاد کرد.

تاش-واش = تاش واش، تشویش.

تاغ = تاغها (Haloxylon) سره ای (جنسی) گیاهی است به صورت درختچه از تیره تاجخروسان (Amaranthaceae)، زیر تیره اسفنجیان (Chenopodiaceae)، با مقاومت زیاد در برابر خشکی و گرما با سیستم ریشه ای گسترده که جهت جلوگیری از گسترش کویر از آن استفاده می شود. گونه های متعددی از جنس تاغ وجود دارد. در ایران سه گونه تاغ وجود دارد:

سیاه تاغ، زرد تاغ یا سفید تاغ، تاغ بوته ای. البته گونه سوم از خانواده اسفنجیان به نام ترات یا رمس، گاهی اوقات در شمار گونه های جنس تاغ با نام تاغ بوته ای آورده می شود. این گونه را از جنس دیگری با نام لاتین hammada salicornica دانسته اند، که در گذشته جزو تاغ محسوب می شد اما بعداً به عنوان جنسی جدا گانه معرفی شد. تفاوت آن با تاغ از لحاظ شکل این است که در رمس گلها فقط در نوک شاخه ها هستند ولی در تاغ گلها در تمام طول شاخه پراکنده اند. ضمن اینکه شاخه های ترات سفید رنگ و زمخت هستند. به لحاظ کشت بیشتر توصیه می شود تا سیاه تاغ را که به خاکهای سنگین و رسی و شوری مقاوم تر است، در این گونه محیطها کشت شود در حالیکه زرد تاغ بیشتر به خاکهای سبک و شنی و کم آبی مقاوم است و برای تثبیت تپه های شنی، به کار می رود.

و پ؛ تاغ گهرم جای-ارد روی دبد، وم ته تسیبے کنبن = تاغ در جای های گرم رشد میکند و از آن تسبیع می سازند؛ تاغن = از چوب تاغ.

تاغ-جیف = تاغ جیف، نام قشلاق نزدیک قلعه بهر پنجه.

تافته = تافته (پارچه).

تافچ = کبودی، نقطه های سیاه در بدن؛ بثورات (راش، جوش یا دانه)؛ مو تنه اردونجک خب سئ ات، مے تافخ غل یست = میلاریا (عرق سوز) در بدن من گم شدند و نقطه های سیاه هنوز

استند. و م غهخ اند تافخ و م پیخ تے = در روی آن دختر بثورات است. تافج دنداو = بثورات (راش، جوش یا دانه) داشتن؛ کک و مک دسته‌ای از ملانین متمرکز شده است که اغلب روی صورت افراد بور قابل مشاهده است. کک و مک تعداد زیادی از سلولهای تولیدکننده ملانین (ملانوسیت) ندارد، اما به جای آن سلولهایی دارد که مقدار زیادی دانه‌های ریز ملانین تولید می‌کنند که رنگ پوست را تغییر می‌دهد. (تعداد ملانوزم را افزایش می‌دهد) این مسئله موجب متفاوت بودن پوست انسان‌ها می‌شود، اما با گندمه و خال متفاوت است. وپ.

تاق ۱ = رشته فرنگی (رشته آش)؛ تو تاقین-پن دوند غهخ ددے! = رشته های آش تو آنقدر ضخیم اند.

تاق ۲ = بار، مرتبه، دفعه؛ خوند تاق ام تو-رد لود: "ببخنورے مه-کن = چندین بار برایت گفتم بی ادبی نکن.

تاق، تاقک ۱ = ۱ - تاق، تاقچه (طاق، تاک)؛ دے بنو فڈ پے وے ~ ربهے = شیر را در تاق بمان؛ ۲- کلکین.

تاق ۲ = طاق؛ تاق ات جفت = طاق و جفت.
تاق ۳: تاق چیداو = ۱ - جدا؛ لھک و ز مېف خبز اند نٹ ام، اس مېف مو تاق مه کنېت = بگذار من پیش اینها باشم، مرا از اینها جدا نکنید؛ تاق دنداو = جدا شدن؛ مَر تاق ذاد اس مال اند خو، بېد = گوسفند از مال (رمه) جدا شد و گم شد؛ ۲- پاهین شدن؛ مال ~ ذاد خو، یت ار چبنمه خېز = رمه پاهین شد طرف چشمه رفت.

تاق-آ-جفت = طاق یا جفت (بازی کودکانه).

تاقے = تنهایی.

تاقه، تاقه یت = تنها، تنهایی؛ پات بناه مو تاقه یت تر و م خېز لھکنېت = پاد شاه مرا تنهایی نزد او می ماند.

تاقه ۱ = طاقه؛ یم اند یمے ~ خاجگے فڈ = در آنجا یک خانواده تنها بود.

تاقه ۲ = ۱ - دوره فحلی یا دوره پذیرش (به انگلیسی: *Estrous cycle*) مدت زمانی است که در آن پستانداری ماده آماده باروری است و به دنبال شریکی برای زادآوری می‌گردد. مشخصه

دیگر دوره فحلی همچنین وضعیت بدنی ویژه‌ای به صورت کاویشتی در خم ستون فقرات جانور است که باعث ایجاد کمری خمیده می‌شود. این وضعیت در گربه‌ها به سادگی تشخیص‌پذیر است. در رده پستانداران برخی از جانوران در طی دوره کوتاهی از طول سال از نظر جنسی فعال هستند که زمان این فعالیت در هر دو جنس با یکدیگر هماهنگ است. به این دوره، دوره فحلی می‌گویند. در واقع دوره فحلی دوره فعالیت جنسی شدیدی است که از طریق رفتار حیوان آشکار می‌شود. زمان این دوره در نزدیکی زمان تخم‌گذاری است. دوره پذیرش به صورت تنابویی اتفاق می‌افتد که به آن چرخه پذیرش یا چرخه جنسی می‌گویند. وپ. ۲- سرد ترین وقت برای آهو کوهی؛ تاقه برگینت سود ات، یو رپوداج نيزد رپو = وقتیکه سردی بگذرد، شکارچی به شکار میرود. م. تایی.

تاقے = ۱ - عرقچین (کلاه)؛ ۲- تاج (خروس)؛ ۳- واحد اندازه گیری برای اجسام فرو ریز مثل غلجیات (یک "تاقے" تقریباً یک و نیم کیلو گرام است)؛ یمے ~ ژندمے چود ار خو دو مهن = یک تاقی گندم را در دامن خود کردم. تلتک، پکال.

تاقے-پشماقے = بازی با عرقچین (کلاه)؛ تاقے-پشماقے چ. = بازی ک. با عرقچین (کلاه).

تاک = تاک، درخت انگور، انگور (نام علمی: *vinifera*) سرده‌ای از درختان خانواده انگورسانان *Vitaceae* است. در این خانواده حدود ۱۱ جنس و بیش از ۶۰۰ گونه وجود دارد.

مهم‌ترین جنس این خانواده جنس انگور است. این گیاه حالت بوته‌ای و رونده دارد و دارای پیچک در مقابل بعضی از برگ‌ها است. میوه انگور به دو نوع دانه‌دار و بی‌دانه تقسیم می‌شود. هر یک از این دو جور در رنگهای مختلف سرخ و سیاه و زرد و تقریباً سبز دیده می‌شوند. این میوه در مناطقی که حداکثر دمای آن بیش از ۴۰ درجه سانتیگراد و حداقل آن کمتر از ۱۵ درجه زیر صفر نباشد بهتر رشد می‌کند. انگور، میوه نرم‌پوست و شیرهداری است که از درخت انگور به عمل می‌آید. درخت انگور، مو (تلفظ: *Mow*)

نامیده می‌شود. مو یکی از قدیمی‌ترین گیاهانی است که انسان کاشتن آن را آموخت. در کتاب‌های دینی کهن و در بسیاری از اسطوره‌ها و سروده‌های ملل نام انگور و موستان بسیار آمده‌است. انگور در تمام مناطق معتدل جهان می‌روید. بیش از ۲۰ هزار نوع انگور در سراسر جهان می‌روید اما همه آن‌ها از انگور وحشی خاور نزدیک و انگور وحشی آمریکای شمالی نتیجه شده‌اند. گاهی انگور را کشمش می‌کنند. انگور خشک کرده را کشمش می‌نامند. از انگور، مویز، کشمش، ژله، مربا، آب انگور، شراب و سرکه می‌سازند. از پوست و دانه آن هم محصولات مختلف تهیه می‌شود. محلی که مو یا درخت انگور بسیار در آن کاشته شود موستان یا تاکستان یا زرستان نامیده می‌شود. مو را باید هر چند گاه هرس کرد زیرا این کار سبب می‌شود که میوه بیشتری به بار آورد. در بیشتر موستان‌ها داربست‌های می‌سازند تا مو بتواند از آن‌ها بالا رود. بزرگترین دشمن مو بیماری مخصوص ریشه مو است. بوپ.

تال ۱: تال دند= ۱- آرام گذاشتن، استراحت؛ کود انده مس مآش تال نه داد خو، یادے ار خو چید= (او) در اینجا ما را آرام نگذاشت و برد خانه خود؛ خه نه تیے، وُز تال نه ذهم= اگر نیروی، من تو را آرام نمی‌مانم؛ ۲- تحمل کردن، صبر کردن، منتظر ماندن؛ یک دم تال دهد، تو رد ته مس قند دهک ام= کمی صبر کن، برای تو هم قند میدهم.

تال ۲= از قیرگونی برای عایق کاری استفاده می‌شود؛ و به منظور تثبیت قیر از گونی استفاده می‌شود. الیاف گونی نقش مسلح کننده قیر را دارند و قیر را در محل خود تثبیت می‌کنند. قیرگونی به دو شکل اجرا می‌شود یک لایه و دو لایه: یک لایه: ابتدا یک لایه قیر سپس یک لایه گونی و دوباره روی آن یک لایه قیر می‌ریزند. دو لایه: ابتدا یک لایه قیر سپس روی آن یک لایه گونی و دوباره یک لایه قیر و روی آن یک لایه گونی و در آخر یک لایه قیر می‌ریزند. توجه: ضخامت قیر گونی در حدود ۲ تا ۳ سانتی‌متر است. آهک و شفته آهکی قیر را فاسد

می‌کنند و نباید در زیر قیرگونی از این ملات استفاده شود و برای این کار ملات ماسه سیمان مناسب‌تر است. بوپ. و هذبن خو دشید تال انجوقچ= آنها بام خود را قیر گونی زدند.

تالون= سرقت، دزدی؛ تالون چ= دزدی ک، از بین بردن.

تالونتاو= ۱- عذاب دادن، مشکل ایجاد کردن، زحمت دادن؛ نُر ام وے خُب تالونت، ذیس نفر ام فُد، سَت ام وے تے مِمون= امروز (ما) او را خوب زحمت دادیم، ده نفر بودیم، رفتیم نزد او مهمان؛ دهذبن مآش لپ تالونت، پینخ مپت ام دپف قتے نئرد= آنها ما را بسیار به عذاب کردند، پنج روز با آنها گشتیم؛ ۲- تکان دادن، از سینه گرفتن؛ اولے مو تَلونت خو، دادے سیچ= اول از سینه من گرفت و انداخت دور.

تاوجهک، تارجهک، تافجهک= خس و خاشاک، تراشه؛ تاوجهک فه خو، پذن ام= خش و خاش بیار بسوزانیم؛ دے تارجهک پید ارد تخیرم مهک، پد بد نماید= خس و خاشاک (تراشه) را اینجا پراکنده نکن، بد معلوم میشود.

تاوه= ماهیتابه، تابه؛ تاوه تے ترمُرخ پیخ ام= در ماهیتابه تخم می‌پزیم؛ وَم تاوه فهر، مے چوشچ وَم تے سِتنب ام خو، پینت ام= ماهیتابه بیار، این جو در آن بریان کنیم و تلقان جور کنیم.

تاوون= تاوان؛ تو مال خه میرت، مو-تے ~ نیست= اگر مال تو بمیرد، بالای من تاوان نیست؛ تاوون دنداو= تاوان دادن؛ تاوون ننداو(نستاو)= تاوان ماندن؛ تاوون س= تاوان ش.

تاووندار= تاواندار، قرضدار.

تَب نُر= بسیار سیر، سیری سیر؛ سیر تا گلو؛ بنه سبر، نوگر بن ~ = شاه سیر، نوکران سیر تا گلو؛ تب نُر چ= خوردن تا سیری؛ تب نُر خو چیداو= خود را بسیار سیر کردن.

تَب، تهب، تهبک = مریضی تب و لرزه؛ مو-رد تهب کینت(تَب مو کینت)= من تب و لرزه دارم.

تَب ۱= بب. تهب.

تَب ۲= طبیعت، مزاج، حالت، خود را احساس کردن؛ مو-ند مو تَب روئین فُد= حالت من شاد(روشن) بود.

تَبَا: تَباه سِتاو= تَباه: تَباه شدن؛ تَبَا چ= تَباه ک.

تبار دار: **خبین- تباردار، خبین-ات- تباردار=** خویش و تباردار، قوم دار؛ **چدوم خبین-ات-** تباردار **قد،** خو کارے پگات تیار چود= کسیکه خویش و تبار داشت، کار و بارش را وخت تمام کرد. **خو خبین- تبار-ات غل نه-رنوبچ-آ؟=** تو خویش و تبارت را فراموش نکرده ای؟
ئب-تازه= کاملاً صحتمند؛ **مأش أم بند تو-ت خو** یاد فریبچ خو، **وَرَحَطَا یأم سَت، تو-ت اده ~** ما شنیدیم که تو پایت را شکستاندی، و ارحطاً شدیم، خوب شد که تو کاملاً صحتمند استی؛ **ئب-تازه** چ. = شفا دادن؛ **داری-م خود خو، یو ~** یے مو چود= (من) دوا را خوردن و مرا شفا داد؛ **ئب- تازه س.** = جو رو تیار شدن (صحتمند شدن)؛ **ار شتا بنخ خو ذه-ت، ~ ساوے=** در آب یخ خود را بگیر و جو رو تیار میشوی.
تبرزین= تبرزین به تیرهای جنگی گفته می‌شود که در قدیم به پهلوی اسب بسته می‌شده و از آن در کارزار استفاده می‌کردند. تبرزین از ابزارهای جنگی در دوره هخامنشیان بود و در روزگار ساسانیان، از جنگ‌افزار سواره نظام به شمار می‌آمد. از سده سوم، در ایران و کشورهای عربی و آفریقای شمالی و اندلس، گروه‌های سواره نظام تبر و تبرزین را در حلقه چسبیده به زین یا «خف» (نوعی چکمه بلند تا ساق) یا در غلاف می‌گذاشتند. درویشان در دوره‌های بعد، تبر کوچکی به شکل تبرزین بر دوش می‌گذاشتند که به همین نام نامیده می‌شد. گونه‌ای از تبرزین به نام ناچخ نیز در جنگ‌ها به‌کار می‌رفت. **و پ.**
تبرکے= تبرک، خاک مقدس، ایکه پیر ها از مکه می آوردند و برای مریدان خو کم کم میدادند و همچنان به زیارت گاه ها توزیع میکردند؛ **پرا وخت-پن اس آستون-تے-پین ست خو تیت-ات** لبمال نولین-اند تبرکے جهت گرے چود= در گذشته (کمی) خاک را از مزار ها میگرفتند و در نوک روسری خود گره میکردند؛ **لپدے ناش دے- رد دهک، ~ نه قد اده، ارهی دونه-یت دهکچود** خو، **دوند=** زیاد تر زردآلو برایش بده، **تبرک نیست که سه دانه برایش دادی و خلاص.**
تبریک نومه= تبریک نامه.

تبریک= تبریک؛ **ک-م ایوم تو-رد تبریک!**
= عیدت تبریک! **تبریک چ=** تبریک دادن.
تَبَغے= شیرینی، تعارف شیرینی (توت، چارمغز، قند و غیره)؛ **سور-اند تَبَغے ذبن=** در عروسی شیرینی میدهند؛ **تَبَغے-ذهدیج=** شیرینی دهنده (در عروسی)؛ **تَبَغے ذند=** شیرینی دادن، تعارف کردن شیرینی (در عروسی)؛ **تَبَغے-ذند-پن مو** رماد= از من خواستند شیرینی را توزیع کنم.
ئب-لرځه-پن= مریض (آسیب دیده)؛ **تب و لرزه.**
ئپاک= زردآلو خشک.
ئپتاو= تپ تپ کردن.
ئپته= پنهان، پناه گرفته؛ **ئپته چ.** = پنهان ک.، پناه گرفتن؛ **یو خو پد ارد کاپار ~** چورج، **خو قتے فا** وے ییست= او (مذ.) برای پدرش اجناس را پنهان کرده و بعد همراهی خود میبرد؛ **تو-لا گرده-م تری** ~ چورج ات، **تو پنگرے=** مثلیکه نان در آنجا پنهان کردم و تو (انها را) میبالی. **م. تپیه.**
ئپچ، ئب= فرآوری، خاکستر پاشیده و ریخته شده (پوست)؛ **پوست أم رهنگ چود ات، غل نا-ئپچ** یو= من پوست را رنگ کردم، اما هنوز فرآوری نشده؛ **ئپچ ذ، ئب=** فرآوری ک.
ئپست، ئپست: ئپست ئپست= دفعتاً، زود، بدون وقفه؛ **یو مال ئپست مود=** مال دفعتاً مرد؛ **دے** **ذاد أم سیچ، یو ئپست وئبت=** همینکه او را انداختم، او دفعتاً افتید. **م. ئلپست.**
ئپک= تکان؛ **یے ئپک-تنت-ته وُز دم سیفخ اس تو** دست اند پت-ئم= با یک تکان، من مهره او را از دستت می اندازم؛ **ئپک ذ=** تکان دادن؛ **یے مونه** اس مو دست اند ئپک ذاد خو، **بعد یه مون وئبت=** او یک سیب را از دست من تکان داد و بعد آن سیب افتید.
ئپنک= ژولیده (موی)؛ **پد تو غونج لپ ~** وئبنتاو نه بافت= موی سر تو بسیار ژولیده است، **شانه** کردن آن ممکن نیست؛ **ئپنک س.** = ژولیده ش. (موی)؛ **مو غونج ئپنک سُدج=** موی سرم ژولیده شده است. **مو غونج ئپنک سُدج=** موی سر من ژولیده شده است؛ **اگه یے هفته ببندے غونج** زناذخ ه نه سؤد، **یو ئپنک کبست=** اگر یک هفته بیشتر موی سر شسته نشود، آن ژولیده میشود.

تپهل = ۱- نقاب سخره ی، نقاب برفی، قرنیز (در سخره و کوه ها)؛ تر دم ~ مه-یه، آل ساوے = به این قرنیز نیا، که نه افتی؛ پے خابندره-ته ~ جای تے رخیف لوفین = در شاخدره بجای "تپهل" " رخیف" میگویند؛ تهخ دے شپیک فُد، تپهل = اگر سنگ هموار باشد "تپهل"؛ ۲- جای سبز در کوه، تپه خوردی در کوه؛ تر وبف تپهلبن لپ و ابن خه فُبد، مال ترم یاس ام = اگر علف در آن تپه ها زیاد باشد، مال را آنجا میبریم.

تجار، **تجارک**: **تجار چ** = نگه داشتن، ذخیره ک. پس انداز ک؛ مو-ند چھی ادے، پول مو-رد **تجار کینت**؟ = من کی دارم که برایم پول ذخیره کند؟ شخ. چودے **تجار-تجار** خو، سَت بای = او پس انداز پس انداز کرد و ثروتمند شد.

تجرک = چوبی که با آن یوغ و اسپار با هم اتصال میدهند؛ ~ ته سپار اند ذبن = "تجرک" در اسپار میزنند.

تجنگ = جنجال، غالمغال؛ دهنبن خو ~ بهس چورج = آنها غالمغال خود را بس کردند؛ **تجنگ چ** = جنجال ک، غالمغال ک. **تجنگ س** = جنجال ش، غالمغال ش.

تحسین = تحسین، شگفت، حیرت، تعجب؛ ~ نُر ارو ژنج ذبد = تعجب است امروز در اینجا برف می بارد.

تحصیل = تحصیل.
تحمل = تحمل.

تخ سبن، **تخ حیس** = ۱- نق زنی؛ تو-ت خرهنگهچ ~ غذه! = تو چطور یک بچه نق زن استی!؛ ۲- مزاحمت، تونپخت خو ~ بهس نه چورج، گهپ تو قته نه-ذهم = تاکه مزاحمت را بس نکردی، من همراي تو گپ نمی زنم.

تخ = تکان؛ تخ ذب = تکاندن؛ دم بوجین ~ ذه = بوجی را تکان بده؛ دم توذ ~ ذه = توت (درخت) را تکان بده.

تخ = چتل، کثیف (کلمه برای اطفال)؛ -اذه، تو دُست ~، سه زنے = اه بچه دستت چتل است، برو بشوی م. کخ؛ پیو.

تخیل = بازی طفلانه؛ در آخر یک چوبک تار بسته میکنند و آنرا با چوبک های دیگر که بدون تار استند، گد میکنند. این چوب ها را در کف

دست خود میگیرند و هرا کدام یک چوبک را از کف دست بیرون میکند. هر کسیکه چوبک تار دار را گرفت، او را متهم میکنند که هوا را خراب کرده است (گوز زده است)؛ **تخیل** و **بذداو** = بازی "تخیل"؛ هر چهی خه هُغے زاد خو، دذ ام **تخیل** و **بذد** = کسی گوز زد و ما "تخیل" انداختیم.

تختاو = تکاندن درخت میوه دار؛ دم توذ تخ ذه خو، خهر ام = این توت (درخت) را تکان بده و بخوریم؛ تے پیت، وُز تمه-رد مون تخ ام = برویم برایتان سیب بتکانم م. پربنتاو.

تختک = تخته برای نوشتن؛ مَاش وخت اند کاغذ کهم فُد، دذ ام خو کار خونگے تختک تے نوشت خو خو قته یام یاد تر مکتب = در وقت ما کاغذ کم بود و ما کار خانگی خود را در روی تخته چوبی نوشته میکردیم و با خود به مکتب میبردیم؛ تختک تے نوشتاو ارد شپل ات کلک در کار فُد = برای نوشتن روی تخته چوبی گل (گچ) و کلک (نی) در کار بود.

تخته = تخته.

تخچک = جوانه؛ مون تخچکے تیژج = درخت سیب جوانه زده است؛ و **بذ تخچکے چود** = درخت بید جوانه زده است.

تختاو = ۱- دود کردن؛ پد یاخ تختے - تختے خو، وُزد = آتش دود کرد و دود کرد و خاموش شد؛ ۲- بوی دادن، بوی بد دادن؛ یو ذید وے گوینت خو پے غثف، یو تخست = او گوشت را به دهان خود انداخت که بوی بد داد؛ ژاو غث اند حُق ذهذے، یو پے تو تخت = اگر مدفوع گاو بخلانی، بوی آن به تو میرسد (مثل) م. توخ: توخت، پتخخ: پتخت.

تختاو = ۲- نق زدن، مزاحم شدن، غرض گرفتن؛ دوند پے دے گد مه-تخخ، پربنت تو = به این سگ اینقدر غرض نگیر، تو را گاز میگیرد؛ پے دے غذه مه-تخخ، پد اس تو خلدے = به این بچه غرض نگیر، او از تو خورد تر است.

تخسیر = جناب، عالیجناب، فاتح، تسخیر کننده (هنگام خطاب)؛ **تخسیر-بن** اس گنه آدم لود. (کلمه) "تخسیر" هنگام خطاب با یک آدم ارجمند استفاده میشود.

تَخَك = چتل، کثیف (کلمه برای اطفال)؛ دے ڈارگ مه زے، ید ~ = این چوب را نگیر، چتل است.

تَخَلِیت، **تَخَلِید** = تقلید؛ یہ دوند نی-ات، وای وَم ناز ات تَخَلِیت = خودش آنقدر (مقبول) نیست، وای ناز و تقلید او؛ تَخَلِیت چ، تَخَلِید چ = تقلید ک.

تَخْمِین، **تَخْمِینَد** = تخمین؛ تَخْمِینَد ید بیست و پنجم سال فُد = این تخمین سال بیست و پنجم بود. **تَخیرم** = پراکنده؛ وهذ وئبن بن وے شیرم ارد ~، فِگه گُمون بنوخ فُد = درزه ها در خرمن گاه پراکنده استند، گمان می رود که شب باد بوده است؛ تَخیرم چ = پراکنده ک؛ تَخیرم س = پراکنده ش. م. وُخُر.

تَدَارَک، **تَدَارُک**، **تَدَارَک** = تدارک.

تَدَبِنَتاو = ۱- کندن؛ وهذ گدپن غل و م قنرخ اند تَدَرذبن = سگ ها هنوز لاشه اسپ میکنند؛ ۲- داو و دشنام دادن، سرزنش کردن؛ ک-اد تَدَبِنَتاو پَرپوت کبنت = داو و دشنام (انسان را) سردرگم میکند؛ وے ین وے تَدَبِنچ خو، یو تر چید نه- دبدد = زنش او را سرزنش کرد و خانه نمی درآید. **تَدِکَتاو**، **تَدِکَتاو** = زور زدن، تلاش کردن؛ فارج ار ریبت بنوفاک سُنْت، ات تَدِکَتے - تَدِکَتے خو، تَبِنَتوید = اسپ در بهمن کفید، زور زد- زور زد و خود را کشید.

تَدَرَف = ۱- ح. تَدَرَو (پرنده)؛ ۲- اسم خاص (م. تَدَرَف).

تَر = حرف اضافه پیشین "به"، "در"، نشان میدهد ۱- جهت در یک مسافه، عادتاً در سطح عمودی؛ القصه، ودابک- ارد-بن فریبت تر خو جای = القصه نزدیک چاشت به خانه خود رسیدند؛ قشلاق تر قشلاق = قشلاق به قشلاق؛ تر فُج = در بیرون؛ ۲- موقعیت در فضا، عادتاً در سطح عمودی از شی نشان داده میشود؛ وُزک تر خیر، تو تر سایه = من در آفتاب و تو در زیر سایه (آهنگ). م. ار، پیے.

تَرَازے ۱ = ترازو.

تَرَازے ۲ = برابر.

تَرَاش = تراش؛ تَرَاش ذ. = تراش دادن؛ پوست ته ذَنرف ات خِرَزَمک ژیر قَتے ~ ذبن = پوست را

با داس یا سنگ سمباده تراش (پاک میکنند) میدهند.

تَرَاشَه = تراشه؛ ~ ته اس موش رُند بیر فه تَبِنَتوید = تراشه از زیر رنده (دستی) بیرون میشود.

تَرَب = ۱- ترَب، گیاهی است یک ساله با برگ های درشت و ریشه چغندر مانند به رنگ های سفید و سیاه که دارای طعم تند و تیزی می باشد؛ ۲- مکر، حيله، زرق، تزویر، گزاف، گزافه، زبان آوری، چرب زبانی، حرکت از روی ناز یا قهر. دهخ.

تَرَبَا، **تَرَبَا** = روشن، باز، خوشی، دوستداشتنی؛ اسپد لپ ژنج داد، اچت مے زمونه رو تربا نه فُد = امسال برف زیاد بارید، هوای روشن هیچ نبود؛ خو رو تَرَبَا چ = خود را خوشحال نگه داشتن؛ یکبار خو رو تَرَبَا کن = یکبار رویت را خندان بگیر؛ تَرَبَا چ = باز کردن؛ خو دفدر فا تَرَبَا کے = کتابچه اترا باز کن.

تَرَبَز گیل، **تَرَبَزَه گیل** = مزاق، کته سر (مانند تریز)؛ یو تو تَرَبَزَه گیل پُخ-ته مو رزین ارد خُش نه یازد = آن بچه کته سر تو خوش دخترم نمی آید. **تَرَبَز** = تریز.

تَرَبَک = سنگ با چقوری، جایکه چرخ آسیاب را جابجا میکنند.

تَر-پرا = در پیش، پیش، پیشرو.

تَرِپَک = تله (موش). م. پَنَد.

تَر-پهله = در پهلو، پهلو.

تَرَتاو = صدا (صدایی تر-تر مانند)؛ ک-اد تو موتر لپ تَرَت = موتر تو بسیار تر-تر صدا میدهد؛ تو موتر تَرَتاو اُم اس نرث بَنَد = صدای تر-تر موترت را از دور شنیدم.

تَرَتَبَزَک، **تَرَتَبَزَک** = ب. (نام علمی: *Lepidium*

sativum) شاهی، تره تیزک یا تره تندک یک نوع سبزی خوردن است که به صورت خام و گاهی پخته مصرف می شود. به بذر آن سپندان گویند. در زبان مازندرانی به آن ترتیزک می گویند. شاهی گیاهی است علفی و یک ساله که در طب قدیم ایران به نام هی جرجیزستانی و رشاد نیز معروف است. این نوع سبزی به داشتن مقادیر زیادی ویتامین ث معروف است و از دیرباز برای مداوای سرماخوردگی کاربرد

داشته‌است. برگ‌های آن سبزو روشن، گل‌هایش کوچک و به رنگ سفید یا قرمز ارغوانی و با عطر ملایم به‌طور گروهی در انتهای شاخه ظاهر می‌شود. میوه آن بیضوی به طول تقریبی ۵۰ میلی‌متر و عرض چهار میلی‌متر است. تخم تره یا همان شاهی دارای آکالوئیدی به نام اسید سنایینیک و کولین اثر choline ether و یک اسانس روغنی که خاصیت ساخت استروژن را در بدن دارد می‌باشد. تخم تره یا شاهی را اگر در آب خیس کنید لیزاب و لعابی ایجاد می‌کند که می‌توان به جای صمغ عربی و کتیرا از آن استفاده کرد. تره یا شاهی گیاهی است یک ساله و خودرو که طول آن به ۲۰ تا ۳۰ سانتی‌متر می‌رسد و به شکل نپخته، به عنوان طعم دهنده به غذا و دم‌کرده مورد استفاده قرار می‌گیرد. برگ، گل، میوه و دانه تره یا شاهی از مهم‌ترین قسمت‌های این گیاه بهاری هستند و به عنوان گیاه دارویی مورد استفاده قرار می‌گیرند. وپ.

تَرْتِيب = ۱- ترتیب، روش، انطباط؛ ترتیب-ات انتظوم = انطباط؛ وپف اند بشهند ترتیب-ات انتظوم فُذ = آنها انطباط خوب داشتند؛ ترتیب ذ.(ذند) = ترتیب دادن، سازمان دادن، انطباط بر قرار کردن؛ تو فهمے، پد خَرهنگ دے ترتیب ذید؟ آیا تو می‌فهمی، او چطور اینرا ترتیب می‌دهد؟
۲- آرام نگه داشتن؛ وپف بچگله ترتیب ذه، اگه نی وے خببشه فَرزبن = بچه‌ها را آرام نگه دار، اگر نی شیشه را می‌دهد می‌کنند.

تَرْتِيبَات = ترتیبات.

تَر-تیر = از بالا، از طریق بالا؛ مو ~ مه زبن = از بالای من خیز زن؛ دم ژیر ~ زبن = از بالای این سنگ خبز بزن(بپر). م. تیرین.

تَرجمه = ترجمه؛ تَرجمه چ. = ترجمه ک.

تَرجمون، تَرجمون = ترجمان. م. تِلماچ.

تَرجمونے، تَرجمونے، تَرجمونے چ. = ترجمانی، ترجمانی ک.

تَرچق = سبزه نو؛ واین-بن یکبار خد ات، پد دوباره ~ خه آنویج = علف را یکبارکه درو کردند، دوباره سبزه بلند میشود، آن "تَرچق" است.

تَر-چھق و پنداو، تَر-چھق چ. = قپیدن، گرفتن با دست؛ یو مو تاقے یے تَر-چھق چود خو، توید = او کلاه مرا قپید و رفت.

تَر-چھق، تَر-قھپ = قپیدن، گرفتن با دست؛ یے چیز تو ~ خه ذبد، مه بننس = اگر چیزی بدست تو بیافتد، گم نکن.

تَرخته، تَرخته = محکم؛ دم رباب زیلبن پن لب ~، چس نه- زدرذ بن = تار های رباب بسیار محکم استند، ببین که کنده نشوند؛ تَرخته چ.، تَرخته چ. = محکم کردن. م. تَریزگ.

تَرخست = صدای ترخست (شلیک مرمی).

تَر-خیز = با استعداد، توانا؛ یو تو چناو ~ خه فُذجت، معلوماتے زانبجت = او اگر مانند تو با استعداد می‌بود، تحصیل می‌کرد.

تَرخپص = ترخیص.

تَر-خیر: تَر-خیر چیداو = آفتاب دادن؛ لیل زنیبن خو دذ تر-خیربن لهک قاق سوذ = کالا را می‌شویند و بعد آفتاب می‌دهند تا خشک شود.

تَرذد = آمادگی، قصد، صدد؛ یو تَرذدے تیداو = او در صدد رفتن است؛ تَرذد چ. = آمادگی گرفتن، قصد داشتن؛ تَرذد کنبت خو، بعدے نیس مپث سور کین أم = آمادگی بگیرید و بعد از ده روز عروسی کنیم.

تَرذوشتاو = غذا دادن، بزرگ کردن، تربیه کردن؛ مے بسیج-أم خوند تر دوشت، یم به قوت نه-سُت = برای این گاو چقدر خوراکی که دادیم، فربه نشد" حیفے مو تَرذوشتاو تو-رد = حیف است که تو را تربیه کردم.

تَرذوشیج = غذا دهنده، بزرگ کننده، مربی، معلم. **تَرذپنناو =** جنگ انداختن، تحریک کردن؛ تو دپف بچگله مه-تَرذ-بن = تو این بچه‌ها تحریک نکن؛ و هذ بچگله ته فا گدبن تَرذبن بن = بچه‌ها باز سگ‌ها جنگ می‌اندازند؛ فه خو زریخ بن تَرذبن أم = بیا گوگ‌های خود را جنگ بیاندازیم.

تَرذپنیج = جنگ انداز.

تَرز، تَرپز = چاک دامن.

تَر-زیا = پشت سر، از پشت سر.

تَرسک = ۱ = چوب(برای انتقال درزه‌های غله و علف در حالت افقی)؛ تر مو ویز ~ پچبن = چوب را به پشتاره من بزن؛ خُق ویز مازبن خو، دذ

فهبس تَرَم وِبذبن خو، ذبن ~ = پشتاره بلند جور میکنند، با ریسمان می بندند و بعداً افقی چوب داخل میکنند؛ ۲- چوب برای بند کردن (قفل کردن) دروازه؛ سبت خو غجید دقے ~ ذهذیت = بروید دروازه آغل را با چوب بند کنید؛ ۳- اتکا در زیر هیزم در تنور؛ دے ژیز وِبذ پے خَمُچ خو ~ دے رذذ = هیزم را در تنور بیانداز و چوب را در زیرش اتکا بده.م. تَرَفَنجِه، پَجهر، بِنکنجِه. تَرَشک = ترشک، گوجه فرنگی یا بادنجان رومی (نام علمی: Solanum lycopersicum) یکی از سبزیجات و با میوه‌ای سرخ‌رنگ و خوش‌بو و آبدار است. این گیاه بومی آمریکای جنوبی و مرکزی است که طی دوره استعماری اسپانیا به سایر نقاط جهان منتقل شد. انواع مختلف این گیاه امروزه در سراسر جهان پرورش داده می‌شود. البته «گوجه فرنگی» از نظر علم باغبانی و نداشتن هسته در دسته سبزیجات محسوب می‌شود. گوجه فرنگی سرشار از ویتامین سی و لیکوپن است. این میوه امروزه به روش‌های مختلفی، به‌طور خام یا به‌عنوان یکی از مواد لازم برای تهیه غذا، انواع سس و نوشیدنی مصرف می‌شود و بخش مهمی از رژیم غذایی مردم بسیاری از کشورها را تشکیل می‌دهد. کشت و پرورش این گیاه به‌طور کلی، مساحتی حدود سه میلیون هکتار را به خود اختصاص داده‌است، که نزدیک یک‌سوم کل مساحت مختص به کشت تره‌بار در جهان است. با وجود این که گوجه فرنگی در علم گیاه‌شناسی یک میوه تلقی می‌شود، در علم کشاورزی اغلب به‌عنوان تره‌بار (سبزیجات) شناخته می‌شود. گوجه فرنگی به تیره بادنجانیان تعلق دارد و از گیاهان چندساله است. وپ.

تَرُپِن رُوی = ترش روی، خشن.
 تَرَصَد = ترصد، کمین؛ تَرَصَد چ. = ترصد ک، کمین گرفتن.
 تَرَعْزِه، تَلَعْزِه = مسخره گویی، ریشخندی؛ یو مو- رد لپ ~ لُوقد = او مرا زیاد ریشخند میکند؛ وُز اُم تَر مات سُدج، تو مو-رد ~ لُوقد = من امروز مانده شدم، تو سر من ریشخندی میکنی.م. تَرَحَنگے.

تَرغَهک = آهوی کوهی جوان؛ اس یکسالگے تا چار سالگے بیخ ته اس نیر نَخچیر " تَرغَهک" لُوقِبِن = از یکسالگی تا چهار سالگی آهوی نر کوهی را " تَرغَهک" میگویند.
 تَرَفَنجِه، تَرَفَنجِه = چوب ایکه با آن دروازه را قفل میکنند؛ دقے تے بهند گَنبن خو، یے ذارگ تر وے پَجبن بن، اک-وے-ته تَرَفَنجِه لُوقِبِن = در دروازه یک بند بسته میکنند و چوب را در آن تیر میکنند، اَنرا بنام "تَرَفَنجِه" یاد میکنند؛ تَرَفَنجِه ذ. = در را با چوب قفل کردند.
 تَرَفَزِه، تَرَفَزِه = برآمدگی؛ تو قیچ تَرَفَزِه-ت، دے-رد نَزیر لُوقے = شکمت برآمدگی و سر او بذله میگوی؛ یه ژاو دُوندے خورج ددے، وم قیچ تَرَفَزِه = آن گاو (ماده) آنقدر خورده که شکمش پندیده؛ حُق-ویز تو ویز-ات، تَرَفَزِه-ویز تو ویز(پے دهم) = پشتاره (پشتواره، بار) برآمدگی بارت و پشتاره تربز مانند هم بارت (متل).
 تَرک، تَرک = جوان، تازه، نو؛ ~ بِنَبیخ = خمچه تازه، ~ شینگ = گوساله نو تولد.
 تَرک-مِهَرگ، تَرک-مِهَرگ = در جوانی مردن (جوانه مرگ)؛ تَرک-مِهَرگ س.، تَرک-مِهَرگ س. = در جوانی مردن (جوانه مرگ شدن)؛ وے پات بِناه پُخ ~ سَت = بچه آن پاد شاه جوانه مرگ شد؛ تو ~ کِبنت! = جوانه مرگ شوی!
 تَر-گُورِبِن = بر باد رفته، نا بکار، هدر؛ مو-رد پد ~ شینگ بَکار نِست = برایم این گوساله نا بکار در کار نیست.
 تَر-لَهق: تَر-لَهق چ. = رنج، آزار، بیزار: زجر دادن، آزار دادن، بیزار شدن؛ تو-ت دِگه تر-لهق مو چود = از تو بیزار استم؛ تر-لهق س. = عذاب دیدن، آزار دیدن، خسته شدن؛ وُز اُم مِبف بَچگله قَتے تر-لهق سُدج = با این بچه ها بسیار عذاب دیدم؛ تر-لهق-اُم سُدج خو رِبذج اُم = من خسته و مانده شدم.
 تَرَم، تَرَمب = ترم، ترمپت، توله.
 تَرَم = قید ض. مکان درجه دور، آنجا؛ دَم پُخ ~، تر بنهر بناید = بچه او آنجا در شهر درس می خواند؛ وُز سَام، اک- تَرَمَت وے-رد لُوم = من میروم آنجا برایش میگویم.م. تَرِبد.
 تَرَمِبهرے، تَرَمِبهلے = لعنتی (برای حیوان).

ترمُرخ، ج. ترمُرخین = تخم، ج. تخم ها.
ترمُز = ترموز.

ترمن = برفکوج، بهممن.

ترمه-ترے = برف با باران؛ لای و گل در بهار؛
مے ترمه-ترے-بندبیت تر که روون؟ = در این
وقت لای و گل کجا میروید؟

ترمبُزک = بول، شاش؛ ترمبُزک ذ. = شاش ک.؛ اه
پُخ! ~ ذه خو، ید = بچیم! شاش کن و بیا.

تروید = بند تنبان، ازار بند؛ وے غذہ ~ زدنبت
خو، وے تنبُونین-بن ذاد ار تگاف = بند تنبان آن
بچه گسیخت و تنبان آن به زیر افتاد.

ترهق = ترک (درز)؛ ترهق دنداو = ترکیدن (درز
دادن)؛ تابستون جہف یو یهخ دپد ~ = در تابستان
یخ می ترکد. ترهق س = ترکیدن.

ترهک، تیرک = قفسه، قفسه تاقچه؛ هر چدوم
زدون اند ~ یست، ~ تیر تے ته هر چیزت ربه
بین: چینے، چینک، لگن = در هر گنجینه (انبار
خانه)، قفسه چه ها استند و بالای شان پیاله،
چاینک و لگن می مانند.م. ذومک.

ترهنگ، ترهنگ = کمر بند اسپ و خر؛ مو-ند مو
مرکهب اند دم ~ ببذج = کمبر بند خر من گم شده
است؛ تیر ترهنگ = کمر بند بالایی اسپ.

ترو، تروُد = ض. قید مکان درجه نزدیک "اینجا"؛
~ مو-رد خُش نیست، لپ شتا = اینجا خوشم نمی
آید، بسیار سرد است؛ عزیزبیک ~ فد-آ؟-ون، فد
ات توید = آیا عزیز بیک اینجا بود؟- بلی، بود و
رفت.

تروختاو = صدای ترخ-ترخ؛ رپو ته نه فهدبیت،
سأو دست تروخ قا = اگر شکار کرده نمیتوانی،
برو ترخ-ترخ کن (بی هدف شلیک کن).

ترودهج = ض. قید مکان درجه نزدیک "اینطرف،
به اینطرف".

تروقتاو = تک- تک کردن، زدن در چیزی؛ اه-ذه
بهس دپف ژیربن قتے تروق! = اه بچه با این سنگ
ها ترق ترق نکن.

ترے بون = تریبون.

ترے، ترپد = ض. قید مکان "انجا"؛ اه موم، وُز
سأم، مو-ند ~ کار = مادر کلان، من میروم، آنجا
کار دارم.

تریاک = تریاک.

تریت، ترے = خوراک از پوشال میده و آرد برای
چهارپایان؛ بنجین ارد ~ کن = برای گاو ها
خوراک (از پوشال میده و آرد) تهیه کن؛ قماچ-
تریت = نان روغنی؛ نون-ترے = نان
روغنی.م. مایله.

ترین = اطرافی، سرحدی؛ مهذ مے ~ مردمین لپ
بشهند = این مردم اطرافی بسیار خوب استند.
ترینگ = صحت، سلامت.

تریون = آرام، ساکت؛ یولپ ~ چارک، گهپ وے
پینبخین ات، یو دهم نه دید = او یک آدم آرام است،
از او پرسان میکنند و گپ نمیزند.

تر:تزازات چق = اصطلاح، درهنگام بازی با بجل)
قاب بازی) و سنگ؛ تزازات چق-ته مشک بنبت-
تے لوقین = "تزازات چق" بیشتر در هنگام بازی
با بجل و سنگ (قاب بازی) میگویند.

ترغر = بب. ترینگ.

تروک = آماده.

ترید، تزیت: چین ترید = چی بدبختی! چی دردی
سر، چی غمی!؛ مو چین تزید! مو قُر بپد = چی
غمی! بز من گم شد.

ترما، ترمای، تیرما = ۱- برج، توده یی از سنگ
ها را در بلندی بالای هم میگذارند؛ یے بلندے تے
ژیربن ذبن دپوال خو، سَت ترما = در یک بلندی
سنگ ها را دیوار میکنند، میشود "ترما" (برج)؛
۲- سنگ برآمده؛ ار دم قول مه دپذ، پے دم ترما
خو نه جکے = دراین آب داخل نشود که با آن
سنگ تصادم نکنی. م. قلات.

تیس: تیس چ. = ریختن؛ دے بترقات دے
دستارخون ارد ~ چود = شوربا را بالای
دسترخوان ریختندی؛ تیس س. = ریخته شدن.

تیس-بر-تیس، تیس-تیس = پری-پری، لبریز؛ ید آش
اجب تیس-تیس! = آش لبریز (پری) است؛ تیس-بر-
تیس چ. = پر کردن، لبریز کردن.

تسکین = تسکین.

تسلا = تسلا، خوشی و شادکامی.

تسلیم = تسلیم.

تسمه = تسمه.

تسه-تسه، تیسے-تیسے = مگس تسه تسه
(Glossina) در برخی منابع تزه تزه مگسی است
که ساکن بخش بزرگی از مرکز قاره آفریقا بین

صحرا و کالاهاری است. این حشره ممکن است ناقل انگل تریپانوزوم بروسی (Trypanosoma brucei) که عامل بیماری خواب معروف به خواب آفریقایی است باشد. در صورت ابتلا به این بیماری و عدم درمان، تقریباً همیشه نتیجه آن، مرگ بیمار خواهد بود. وپ.

تَشْبِثْ، تَشْبِثْ = ابتکار عمل، آغاز، شروع؛ دے کار-آم وے ~ تے چود = ما اینکار را به ابتکار او کردیم.

تَشْبِیْ = فرضیه (گمان، حدس، قیاس)؛ ید مردم ~ = این فرضیه مردم است؛ تَشْبِیْ دُند = فرض ک.م. قیاس.

تَشْبِیْرُخْ = سر و صدا، هیاهو، غالمغال؛ ار وپف چید هر چیز خه ~، سور تُلُو وپف اند = در خانه آنها سر و صدا است، مثلیکه عروسی دارند؛ تَشْبِیْرُخْ چ. = سر و صدا ک، هیاهو کردن، غالمغال کردن؛ لپ ~ مهکبت، اگه نی زونڈ آم تمه = بسیار سروصدا نکنید، اگر نی شما بیرون میرانم؛ وُز آم بناقچن ات پشپن ~ سُنْت = من در خواب بودم که سرو صدای پشک های برآمد؛ نُر سور اند ~ نه سُنْت = امروز در عروسی غالمغال نبود.م. پشپیرخ.

تَشْتَلْیْ = خوش، راضی، رضایت؛ مَأْس عمرے ~ تیر بُرجید = زندگی ما بخوشی گذشت؛ تَشْتَلْیْ دُند = خوش شدن، راضی شدن؛ کته-ره- مپت ید تَشْتَلْیْ نید = تمام روز خوش گذرانی دارد.

تَشْکْهَنْدْ = با بالایی وسیع و ته ی باریک (ظروف)؛ ~ چینک = چاینک یا ته ی باریک..

تَشْبِیْ ۱ = ۱- ترش؛ ید بنو فُد ~ فُد-آ؟ = آیا شیر ترش بود؟؛ یے چهی خو ذوغ تَشْبِیْ نه لوفد = کسی نمیگوید دوغش ترش است (مثل)؛ ۲- زشت، تیز؛ تَشْبِیْ گهپ مو-رد مه ده = گپ زشت برایم نگو؛ تَشْبِیْ چ. = ترش ک. عذاب دادن، بیزار کردن؛ مے آش ات لپ تَشْبِیْ چورج = این آش را ترش کردی؛ یو خاو یگه مو تَشْبِیْ چورج = آن درو مرا بیزار کرده است؛ تَشْبِیْ س. = ۱- ترش ش.؛ عذاب دیدن؛ بیوٹ زریات قتے آدم تَشْبِیْ سوڈ = با یک اولاد آدم عذاب می بیند.

تَشْبِیْ ۲ = قروت.
تَشْبِیْ پاف = آب دوغ (قروت آب).

تَشْبِیْک = ۱- ترش؛ ~ مون = سیب ترش؛ ۲- دوستداشتنی، شیرین، اشتیای هیجان انگیز (در مورد زن)؛ مو ~ تیر آم درگیل = بالای دوستداشتنی (شیرین) ام دلتنگ استم.

تَشْبِیْک-واپس = ب. ترشک درشت (نام علمی: Rumex acetosella) گیاهی است تک جنسی (دوپایه) که برگ، ریشه و دانه آن برای درمان بیماریها مورد استفاده قرار میگیرد.

تَشْبِیْ، تَشْبِیْ = ترشی؛ مو-رد تاپستون ~ فارت = تابستان ترشی میفارد.

تَشْبِیْ = ترشی.

تَشْبِیْ تاو ۱ = تعویذ (نوشتن تعویذ در پوست درخت توس یا درخت غان)؛ پروچ تے بین نقشت خو، دذ وے پروچ ار بنخ فرئوپن خو، بپمار ارد دهبین، اک وے ته تَشْبِیْ تاو لوفبن = در پوست درخت غان دعا نوشته میکنند، بعد آن پوست را در آب می شویند و برای بیمار میدهند و پوست را با دعا بنام "تَشْبِیْ تاو (تعویذ) یاد میکنند؛ تمار ات تَشْبِیْ تاو = تیمار و تعویذ.م. تمار.

تَشْبِیْ تاو ۲ = جنگ کردن؛ مه تَرذ پے مو = همراهیم جنگ نکن؛ وُز لوم: "تَشْبِیْ پت بنا = من میگویم شما شاید جنگ کردید؛ م. تَرذبن: تَرذبنت، ارهز: اَرَبنت.

تَشْبِیْک روے = ترش روی، کج ابرو.

تَشْبِیْک = ۱- سنگلاخ، لاغر، کم قوه (خاک)؛ یم

زمخ لپ ~ = این زمین بسیار لاغر (کم قوه)

است؛ ۲- طعم نا خوشایند، نا خوش آیند؛ دوند

تَشْبِیْگت روغن یم یست اده، آدم ارد نه-فارت =

طعم این روغن آنقدر بد است که برای آدم نمی

فارد؛ ترش رویی (اخم)، سخت، خشن؛ یو فا نُر

هر چیز خه ~ = امروز رویش باز چی رقی

ترش است (ابرویش کج است)؛ تَشْبِیْک خو چ. =

روی خود را ترش ک، ابروی خود را کج ک؛

لپ ~ خو مهک = بسیار رویت ترش نگیر؛ تَشْبِیْک

س. = اخم ش.، قهر ش.

تَشْبِیْ نه، تَشْبِیْ گے = تشنه، تشنگی.

تَشْبِیْ نه = توشه.

تَشْبِیْ نه دون = توشه دان.

تَشْبِیْ ق، تَشْبِیْ دق = قربان، صدقه؛ ~ سأم = قربانت

شوم؛ خو تَشْبِیْ دق دند = شیطنت کردن، مسخره

گری؛ ید غهخ دوند خو تَصَدَّقُ مو نید اده، وُز
تو-رد چیز لوم= این دختر آنقدر شیطنت میکند
که چه بگویم.

تَصَدِيق = تصدیق.

تَضْمِين = تضمین.

تَعَاْفَلْن = زود، دفعتا، بلافاصله؛ تعافِلْن آم ده کار
چود=(ما) بلافاصله این کار را کردیم.

تَعْجَب = تعجب.

تَغَار = ۱- (ظرف کلان چوبی، پهن در وسط و
باریک در سر و زیر)؛ اس کِشکول غُلده ~،
وېف مَقوم بیوٹ = ظرف "تغار" بزرگتر
از "کشکول" است و شکل شان یک رقم است؛ ۲-
شکمبو، چاق؛ تو قیچ ~ ات، مو-رد فا نذیر
لوقے = شکمت پندیده، باز بالایم ریشخندی
میکنی.م. کشکول.

تَغَارَك = ظرف خورد مانند "تغار".

تَغَاو = صدا، غر زدن، غر غر کردن (آهسته گپ
زدن از سر خشم، سخن اعتراض آمیز زدن)؛ لپ
مه تغ، اگه نی یمه توید آم = بسیار غر غر نکن
اگر نی میروم.

تَغْرِهْکے = ۱- نام جایی در پامیر شرقی؛ ۲-
سردی، خنکی، یخ؛ یو ~ ته توید رپو = در روز
سردی، او شکار رفت؛ ده ~ یند آم ماد، بنوخ
مأش سییفت = در خنکی مردیم، باد ما را زد.

تَغْرے = راست، مستقیم، صادق؛ یو آدمے ~ = او
آدم صادق است؛ تَغْرے تو گهپ = گپ تو راست
است؛ تَغْرے چ. = حل کردن، اجرا کردن (کار،
مشکلات)، ترتیب دادن، درست کردن؛ وُز-ته تو
کار ~ کِن آم = من کار تو را اجرا میکنم؛ تَغْرے
س. = حل ش.، اجرا ش. (کار، مشکلات)، درست
شدن؛ هر وخت تمه کار ده ~ سْت، یدبِت پے
مو خبز = هر وقت درست شد، بیائید نزد من.

تَغْرُو = هق هق گریه" وېف ~ آم مأش مس بُند =
هق هق گریه شانرا ما هم شنیدیم؛ تَغْرُو چ. = هق
هق گریه ک.؛ بهس ~ کِنبت، دِس نی تمه پد مود =
هق هق گریه بس کنید، مثلیکه پدر تان مرده است.
تَغْسْت = صدا، غر زدن، غر غر کردن، مخالفت
کردن (آهسته گپ زدن از سر خشم، سخن
اعتراض آمیز زدن)؛ یو ~ کِنبت = او (بطور
قاطع) مخالفت میکند؛ بنوَسْت قهر کِنبت یو، ~

کِنبت = او فوراً قهر میکند و غر میزند؛ یو اولے
~ چود، ات زیا ره مو قته سْت = در اول
سروصدا میگرد، بعداً همراهی من رفت.م.
تیغست.

تَغْلَق = یخ، باد تند، گرد باد؛ ~ فا اندوید = باد تند
باز بلند شد؛ یم هوا فا شینه اده چود، شیچ آنجفخت
خو، دوند، ید ~ یده مس تیزد = هوا باز ابر آلود
شد، حالا بارش و باد شروع میکند.

تَغْم دوز = زین ساز، کسیکه برای اسپ و خر زین
می سازد.

تَغْه = ماما (هنگام خطاب)؛ اه ~، ده کِلا تر مو
دهک = ماما! کدوی (قطی) نصورار را برایم بده.

تَغْف، تَغْفَاو = تف، تف کردن.

تَغْفَاق، تَغْفَاقے = اتفاق.

تَغْفَاقے، تَغْفَاقے = اتفاقی. م. اتفاقی، انتفاقی.

تَغْفِرْنَق، تَغْفِرْنَق = ۱- نازک، باریک؛ دِسْت ~ سِپِن
ته تَنکچه لوفین = این قسم آهن نازک را "تَنکچه"
میگویند؛ ۲- کم عمق، پهن در بالا و باریک در
ته (شکل ظروف)؛ دَم ~ تابنچ-ته-ته آش نه
بافت، تِس ته سو د = در این ظرف پهن آش انداخته
نمی شود، ریخته خواهد شد؛ ۳- خشک؛ تو گرده
لپ ~، نهرمْت نه سو د = نان تو بسیار خشک است،
نرم نمیشود؛ اه یخ، یم تو گرده لپ تَغْفِرْنَق، مَگم
ار بنوقد مے وِذ آم = ای خواهر این نان بسیار
خشک است، مَگم در شیر تر کنم؛ تَغْفِرْنَقْت = بی
اراده، بی تمایل، خشک (خشک و خالی)؛
تَغْفِرْنَقْتے جواب مو-رد داد = آن خشک و خالی
برایم جواب داد.

تَغْفَح = سوزان، بی حد گرم.

تَغْفَسْبِن = ۱- سوزش؛ تَغْفَسْبِن چ. = سوزش ک.؛ مو
دِسْت تُد خو، شیچ ~ کِنبت = دست من سوخت،
حالا سوزش میکند؛ ۲- نا آرام، پریشان، گرم؛
عجب تَغْفَسْبِنت تو نِسْت، یے جانده نه نِثے =
عجب نا آرام استی، در یکجا نمی نشینی.

تَغْفَسُون = سوزان، بی حد گرم.

تَغْفَسِین = تفسین (واحد اندازه گیری روغن تقریباً
۲-۳ کیلوگرام مساوی به یک "تفسین" است.)

تَغْفَسِین = ۱- بخار؛ اس زمهذ-اند ~ نَبْتیزد = از
زمین بخار میبراید؛ ۲- گرمی؛ خو تَغْفَسِین دنداو =
در مورد خود گفتن، گفتن؛ تهم پس وے گهپت

تیره مه سه، یو لهک لوڤد ات، تو خو تفبش مه ده =
به گپ های گرم نشو، بگذار آن بگوید و تو ساکت
باش.

تِفرتاو، تِفرتاو = ۱- عجله کردن، سرعت گرفتن؛
وَز غل پس تاث تِفرتا اُم ات، تو داځ څاو ته نه
فهرذیم = من بدنبال تو عجله میکنم، اما به اندازه
تو هنوز درو کرده نمیتوانم؛ اه-را تِفرتا، وَز اُم اس
تو پرا داد = ای برادر (دوست) عجله کن که من
از جلو رفتم؛ سعی ک. تلاش ک.

تُفره = توبره، توبره (بفارسی با حذف واو، کیسه
ایکه در آن دانه یا علوفه انداخته میشود و بر سر
اسپ و خر می بندند)؛ وهذ ~ دار فارجین-پن به
فوت دے = اسپ های تیره دار به قوت تر استند؛
یه مو فارج ~ ببید = توبره اسپ من گم شد.

تُقگله، تُقگله = بستن (بستن دهن کیسه)خلته)
بوجی، جوال و غیره)، (گره زدن)؛ دم قهپ غنث
~ ده = دهن کیسه را بسته کن (گره بز).

تُقهر = تیر.

تُقهرک = تیرک (تیرخورد).

تُقونگ = گودال آرد (ذخیره گاه آرد)؛ ار وم ~
یارج فنه = درگودال آرد زیاد است.

تُق-تُق = تک-تک (صدا)؛ تُق-تُق چ. = تک-تک
ک.

تُق-تُق، **تُق-تُق** = تک-تک؛ تَقه-تُق دم ناش تیر،
پوند نید دے گاز تیر = تک-تک در درخت
زردآلو، راه رفتن در چمن (از آهنگ)؛ تُق-تُق
چیداو = تک تک کردن؛ تُق-تُق سِتاو = تک تک
شدن.

تُقز = دسته (نان)؛ پات بناه بچه سَت ادے، یه اردل
غل خاب-اند-ات، دو ~ گرده وم پرا = پادشاه بچه
رفت، ازدهار خواب است و دو دسته نان در
پیشروی آن (فلک).

تُقهنک، تُقهنک = پرند. دارکوب
(woodpecker) در حدود بیش از ۲۰۰ گونه
دارکوب در جهان وجود دارد. دارکوبها تقریباً
در هر جا که درخت باشد دیده می‌شوند. دارکوبها
منقارهای نیرومندی دارند که برای سوراخ کردن
پوست درختان و جستجوی حشرات به کار
می‌برند آن‌ها طعمه‌های خود را به وسیله زبان
بلند که دارای نوک چسبناکی است از

مخفیگاهشان بیرون می‌کشند. محققان چینی
دریافته‌اند بدن دارکوب ۹۹ درصد انرژی ناشی
از ضربه‌ها را به عنوان «انرژی کرنشی»
(ارتجاعی) ذخیره می‌کند. وپ.

تُقیت = کوشش، سعی، تلاش؛ **تُقیت** چ. = کوشش
ک.، سعی ک.، تلاش ک.؛ وَز اُم دے کار تے
لپ ~ چود = من بالای انکار زیاد کوشش کردم.

تُک بند = نوع جراب.

تُکا-تُک = توانا، زرنگ؛ ید اُپ ~ چارک فُد = او
یک مرد زرنگ بود.

تُک-تُک، تُک-تُک = تکه-تکه، بکلی پاره شده؛
یَم تو تسمه تُک-تُک = تسمه (کمیر بند) تو بکلی
پاره شده؛ تُک-تُک چ.، تُک-تُک چ. = تکه-
تکه ک.، بکلی پاره ک.؛ تُک-تُک س.، تُک-
تُک س. = تکه-تکه ش.، بکلی پاره شدن؛ یو
بنیچ داذج ار کو خو، تُک-تُک سُدج = آن گاو
در کوه افتیده (سقوط) کرده و تکه-تکه شده.

تُکرار، تُکرار = تکرار؛ درس ~ = تکرار درس؛
تُکرار چ. = تکرار ک.؛ تکرار س. = تکرار ش.

تُکرارن = تکرارن؛ ک-اد کار تو-ند څوند تاڤ
تُکرارن سَت = این قسم کار از تو چندین باز
تکرارن شد.

تُکسرے، تُکسرے = سر چپرکت (سرتخت
خواب)، بالشت.

تُکلیف ۱ = پیشنهاد؛ ک-ه تمه ~ قبول سَت =
پیشنهاد شما قبول شد؛ ۲- دعوت؛ وَز ته بی
تکلیف نه سأم = من بدون دعوت نمیروم؛ تکلیف
چ. = دعوت کردن، پیشنهاد کردن؛ مو-پین تر سور
تکلیف چود = مرا به عروسی دعوت کردند.

تُکمه = تکمه؛ مو ~ ز دَبنت = تکمه من افتید (جدا
شد).

تُکیه ۱ = بالشت؛ پومین ~ = بالشت از پر؛ ۲ =
تکیه، اتکا؛ تکیه کردن؛ وَز تو تے تکیه کن اُم
خو، اندیخ ام = من بالای تو تکیه میکنم و بلند
میشوم.

تُگ ذارگ = چوب برای راندن، نماندن (مثال
گوساله را نمی مانند در وقت دوشیدن)؛ وے ~
مورد دهک خو، سأم ژاو نیود = چوب را برای
من بده بروم گاو دوشیدن.

تُگ: تُگ دنداو = راندن، نماندن (مثال گوساله را نمی مانند در وقت دوشیدن)؛ خو ژاو ته ذوُخ آم ات، خوشیگ تُگ دَهد آم = گاو ها را میدوشیم و گوساله ها را (نزدیک شان) نمی مانیم.

تُگ = راندن، فریاد برای رندان بره و بزغاله ها، جمع شدن بره و بزغاله ها؛ تُگ چ. تُگ ذ. = راندن، فریاد زدن (بره و بزغاله)؛ دَبف خو وهرگبن تُگ- تُگ کے خو، یاس تر چنگهل = بره ها را به (تُگ-تُگ کرده) جنگل ببر؛ خو گُج- وهرگ- آم ~ داد = بره و بزغاله ها راندم؛ وهذ گُجبن پن ~ داد و م چبنمه کناره = بزغاله ها در اطراف چشمه جمع شدند؛ یو مردم فُکث تر وِبف چید ~ داد = تمام مردم در خانه شان جمع شدند؛ عسکرپن پن ار پستبف ~ داد خو، خیمه بین خو- رد داد = عسکر ها در پستیو جمع شدند و برای خود خیمه زدند.

تُگاف = ۱- زیر، پاهین، در زیر، در پاهین؛ تیر تا ~ آم نئرد، و م آم نه وینت = بالا و پاهین گشتم، او را ندیدم.

تُگافین = از راه زیر، پاهین، در راه زیر؛ گه وخت وُز ~ ید آم ات، گه وخت تو درگاه فِه = گاهی به راه زیر می آیم، و گاهی از کنار خانه تان؛ وُز آم تُگافینت از یه خئبئک تے مم ناش رُبنت خو، یت آم = من از راه زیر از شاخچه زردآلو کندم و آمدم.

تُگافینج = زیر، پاهینی؛ یه ~ زمخ = زمین پاهینی، وے تُگافینج غده = بچه ایکه در پاهین است؛ تے ار دے ~ باغ = برویم به باغ زیر.

تَل وُل: تَل وُل دُند = زندگی کردن، گذشتاندن وقت؛ مَاش ته خو ~ دَهد آم = خود مابه یک رقمی زندگی میکنیم (وقت خود را میگذرانیم).

تَلاب، تَلاب = عذاب، شکنجه؛ تَلاب ذ، تَلاب ذ. = عذاب د، شکنجه د؛ لپ ~ دے مه-ذه، ید فا نود = او را بسیار عذاب نده، باز گریان میکند.

تَلاتوف = ۱- زیرک، پر سر و صدا، شوخ، فریبکار؛ یو تو-ند لپ ~ پُخ = بچه تو بسیار زیرک است؛ ۲- اسم خاص (مذ) تلاتوف (طلاطوف).

تَلاده = دشت، صحرا؛ خو مال دبیب تَر دے ~ رمه (چهارپایان) تانرا به دشت برانید.

تلاش گهر = تلاش گر.

تلاش = تلاش.

تلاشک = مسابقه، رقابت؛ وِبف در مابین ~ فُد؛ هر چهی ژبوج ددے: "ناگ مو-ند مو روغن ات تُبنت بیل خهفد ارد لیدے فُبد" = بین شان رقابت بود، هر کس میخواست: "کاشکی روغن قروت از من زیاد تر باشد."

تَلال = بسیار، مکمل، قوی؛ قاق ~ = بسیار خشک؛ تهخت-ات ~ = بسیار مانده (خسته و زله)؛ سُست-ات ~، تهخت-ات تلالث = به خستگی؛ یو اس شینتاو سُست-ات ~ سُت = او از خنده خسته شد؛ یو مات سُت خو، تهخت-ات تلالث خو جای تے ربد = او از خستگی در جای خود ماند.

تَلپست، تَلپست = فوراً، دفعتاً.

تَلپک دار = طاقی دار، عرقچین دار.

تَلپک = ۱- طاقی، عرقچین نوعی کلاه (عادتاً کهنه است)؛ طاقے کینه سود خو، لوُقبن ~ = (وقتیکه) کلاه یا طاقی کهنه شود، آنرا "تَلپک" میگویند؛ خو ~ تَخ دَهد = طاقی "تَلپک" اترا تکان بده؛ ۲- تَلپک چ. = از بین بردن، مردن؛ نر آم ذو و دچ تَلپک چود = امروز دو گنجشک را از بین بردم؛ تَلپک س. = مردن؛ یود اند بَیوُخست سُت ات، یدد اند یه نَخچیر تَلپک ست = همینکه صدای شلیک شد، آهو از بین رفت (مرد).م. طاقے، پَکال.

تَلت = پارچه (لته، صافی در افغانستان)؛ وے ~ زے خو، خو موزه بین زده = آن لته را بگیر و موزه هایت را پاک کن؛ یو خو نَست ار جببک یاد خو، وے تَلتے پَنتوت (پَنتود) = او دستش را به جیب برد و لته را انداخت؛ تَلت مهک-ارد و پَنداو، تَلتک مهک-ارد و پَنداو = عذاب دادن، ریشخندی ک. خندیدن (بالای کسی)؛ سور اندپن وے ند ازو پَدَم وے تَلت وے مهک-ارد و پَندد = در عروسی از اینجا تا آنجا ("پَدَم" جهت بطرف بالا) او را عذاب دادند (ریشخندی کردند).م. جُل.

تَلت-بَسنزد = ترمیم مجدد، دوخت مجدد (کلاهی کهنه)؛ ک-آم ~ مو خورجے = دوختن کلاهی کهنه مرا بیزار (خسته) کرد؛ ~ آم نه ژبوج = خوش ندارم کلاهی کهنه بدوزم.

تَلْتَك = پارچه گک (لته گک، صافی گک در افغانستان).

تَل-تَل: تَل-تَل ریرِخداو، تَل-تَل لیرِخداو = لرزیدن؛ ات یه ~ در لیرِخُد سَت = و او(مٹ) شروع به لرزه کرد؛ یو اس شیتایه تَل-تَله ریرِخُد = او از خنکی میلرزید.

تَلتوتتاو = ۱-کشیدن، تکان دادن؛ فستین اند تو فِرا دوند دے تَلتونت ددے، حال(آل) تر دے نه رپد = در قوشتی برادرت او را چنان کش کرد و تکان داد که برایش حال نماند؛ ۲- عذاب دادن، سرزنش دادن؛ علی داد بیار تر کار نه سَت خو، پے اداره بین وے قیوت(قیود) خو، خپلکپن وے تَلتونت = علی داد دیروز کار نرفت، او را به ادره خواستند و او را خیلی سرزنش کردند.

تَلخ ۱ = صدا برای رانند زنبور؛ دَم جُخیش ~ لوف = این زنبور را بران.

تَلخ ۲ = تلخ.

تَلخه دار = شجاع، سرسخت، مداوم؛ یو ~ چارک = او مرد شجاع است.

تَلخه کَف = ترسو؛ یه یے ~ رِنک = او زن ترسو است؛ تَلخه کَف چ = ترساندن؛ ما-ت ~ چود = مرا ترساندی؛ تَلخه کَف س = ترسیدن.م.دلگف.

تَلخه = ۱- صفرا؛ کیسه صفرا؛ دے جگهر خه-ت، دَم تَلخه پتے = جگر را بخود و صفرا را بیانداز؛ بنیج ~ خه بنچافت، یو-ته میرت = اگر کیسه صفرا گاو بترکد، آن میمیرد؛ ۲- حس کرامت شخصی، غرور؛ ~ تو-ند نِست = تو از خود غرور نداری؛ تَلخه تثر چ = جزا دادن؛ تو ~ تثر کِن اُم اگه پس بنخ نه ساوے = تو را جزا میدهم اگر بدنبال آب نروی؛ وے قارج فبگه-ره خه نه فیرت، وے ~ تثر اُم = اگر اسپ را تا شب نیاورد، او را جزا میدهم؛ تَلخه تثر س.

تَلخے بُخ = تَلخے بَخ = گوسفند خورد (یکساله)، گوسفندک؛ آله وے تَلخے بُخ تر دپف انخومپن گد کنبت = آن گوسفند یکساله را با این گوسفندان دیگر رها کنید.

تَلخے = ب. نام گیاه یی با طعم تلخ؛ تَلخے ۱ و ابنتک = گیاه با طعم تلخ.

تَلست، تَلست: تَلست ریرِخداو(لیرِخداو)، تَلست ریرِخداو(لیرِخداو) = لرزیدن، لرزیدن با تمام اندم؛

یو اس شیتایه تَلست رارِخُد = تمام اندام او از خنکی میلرزدم. تَل-تَل.

تَلغزه گوی = بب. تَلغزه گویے.

تَلغزه = بب. تَرغزه.

تَلف = تلف.

تَلفظ = تلفظ.

تَلفون = تلفون.

تَلک = "تَلک" (بازی با چارمغز و بجل)؛ تَلک بازے = "تَلک بازے"؛ تَلک ببنتاو = "تَلک ببنتاو" = بازی با چارمغز و بجل.

تَلگ = نمک زیر زین اسپ؛ خو قارج تیم ~ وپدد = نمک را در زیر زین اسپ خود گذاشتم.

تَلگهن = مفت خور، سورچران؛ باڈرپک خو خُلکے-ندے صفرشاه جای ند ~ فُد = بهادرپک در خوردی در خانه صفرشاه مفت خور بودم. اگهن: اگهن.

تَلم واز، تَلَم واز = به سختی با پا ها در زیر تکیه کردن، آب تا گردن، آب تا سینه؛ پنخ مور-رد ~ فُد = آب تا سینه ام بود؛ تَلَم واز د، تَلَم واز د = به سختی با پا ها در زیر آب تکیه کرده، گذشتن.

تَلماچ = ترجمان؛ وے تَلماچے یے چے رد خُش نه سَت = ترجمانی او خوش کسی نه آمد؛ تَلماچ چ = ترجمانی(ترجمه) کردن.

تَلوسه = تشویش، پریشانی، نا راحتی، آشفتگی جانی؛ خو ~ قنتت ماش تر حلق چود = با تشویش ات، جان ما را تا حلق رساندی؛ تَلوسه چ = تشویش ک.

تَلماشا = تماشا.

تَلماشاگهر = تماشاگر.

تَلماشاگهل = چشم انداز، چشم افگن.

تَلماے = تنباکو.

تَلمبک = پرش، خیزش؛ وُز ته یے ~ ته اس مم وئذ زیمبه ته تَرَم زبن اُم = من در یک پرش از اینطرف جوی به آنطرف عبور میکنم؛ تَلمبک چ. تَلمبک تیژداو = پرش ک، خیزش ک. م. مِتک.

تَلمبل، تَلبَل = تنبل.

تَلمبور، تَلبور = تنبور.

تَلمبه = تنبه (برای بسته نگه داشتن دروازه)؛ پے دِقه یام زور زاد ات، یو ~ وئبنت = دروازه را زور زد و تنبه آن افتید؛ تَلمبه د = تنبه زدن (برای

بسته نگه داشتن دروازه؛ ثَمْبِه چ. = تنبه ک. (برای بسته نگه داشتن دروازه).
ثَمْبِه-ذَارِگ = چوب تنبه برای دروازه؛ ~ ته دَقْه ره اس درون ذِبن = چوب تنبه را از درون بند میکنند تا دروازه باز نشود.
ثُمبُور: **ثُمبُور سِتاو** = مردن؛ درم. مو بَنیج ~ سُنْت = گاو من مرد.م. **ثُمبُور**.
تَمبُون، تَنبُون (ج. تَمبُون بِن، تَنبُون بِن) = تنبان (ج. تنبان ها).
تَمبِی، تَمبِی = خواست، تقاضا؛ وے ند وے ~ چیز؟ = تقاضای او چه است؟؛ تَمبِی و پِذِداو، تَمبِی و پِذِداو = خواستن، تقاضا ک. = یو شچ ~ یے بَنیج مو-تیر و پِذِج = حالا از من یک گاو می خواهد.
تَمبِیده = پر؛ وے چید اس مردم ~ = خانه او از مردم پر است.
تَمتاو، تَمبِتاو = صدا (تمب-تمب ک.).
تَمچ = گس (طعم بین ترش و تلخ)؛ یَم روغن لپ رپِذِج خو، ~ سُنْج = این روغن زیاد مانده و گس شده است؛ تَمچ-ر هَنگ = گس رقم.
تَمغال = بستن، گره زدن؛ تَمغال ذ. = بستن، گره زدن؛ بَنجِبن غَنف ~ ذِبْت، دے ژَنْدَم مه-خهر پِن = دهان گاو ها را بسته کنید که گندم را نخورند (در وقت خرمن کوبی)؛ دَم قَهپ غَنف ~ دَهذ = دهن بوجی (خلته) را بسته کن؛ یه خو غونجے خِست-خِست و یفت خو، ذادے تر زبا ~ = او (مث.) موی خود را بافت و به عقب گره زد.
تَملُغ، تَملُغ = تملق، چاپلوس، چاپلوس و خوش آمد گوی؛ یو ته یے چے رَدث ~ نه لُوْفَد = برای کسی چاپلوسی نمیکند.
تَمموس، تَموس = حرارت، گرمی، گرمی بی حد.
تَمه = شما (ج. تمه پین) = ض. شخص ج. شما.
تَمهن = مه (مه)، قطرات ریز آب پخش شده در هوا است که در نزدیکی سطح زمین و عموماً در ارتفاعات ایجاد می شود، و در فصل بهار و تابستان بیشتر است. و پ.
تَموم = تمام. م. تیار.
تَمیز = انسانیت، عزت، کرامت؛ هر چے ند تمیز خه قَد، یو ته نِمُوو (نمو) نه کِنبت = هر کسیکه تمیز (کرامت) داشته باشد، او دشنام نمی دهد.

تَن پرور = کارگریز، تنبل؛ لپ ~ مه قے = بسیار تنبل نباش.
تَن = ۱- بدن؛ ۲- جور (پوشاک).
تَناب = تناب.
تَناوول = نمونه غذا، صبحانه سبک؛ تَناوول چ. = نمونه یے (کمی) از غذا خوردن؛ توذ اُم ~ چود خو، تایدام ترخاو = کمی توت خوردیم و رفتیم به درو.
تَنبِه-ژیر، **تَنبِه-بِنْد** = سنگ قبر.
تَنبُون، تَمبُون = تنبان؛ گُرته-ت تَنبُون (گُرته-یت تَنبُون) = پیراهن تنبان.م. تَمبُون.
تَنْتَه = جشن.
تَنج = آرام، سکوت؛ خُب تَنجت نوسچ-آ؟ = تو بسیار خوب آرام نشسته یی؟
تَنجے = آرامے، سکوت.
تَنحِق، درم. تَنحِق = لگد چارپایان؛ تَنحِق ذ. = لگد زدن چارپایان؛ درم. مرکهب تَنحِق خه ذید، آدم ته اس وم تے وابنت = اگر خر لگد بزند، آدم از آن می افتد.م. بَسپهر، بَشْتِر هک.
تَنخا = تنخا، معاش.
تَنخاخر = تنخا خور، معاش خور.
تَنْد خوی = تند خوی.
تَنْد = تند، شیب دار، شیب تند؛ مو زمخ لپ ~ = زمین من شیب تند است.
تَنْد ۱ = ۱- تند (طعم یا بوی طعام)؛ ۲- تیز، زشت، گرم؛ تَنْد گهپ اُم اس وم نه بَنْذِج = گپ تند (زشت) از او نه شنیدم.
تَنْدجگے، تَنْدجگے = تند، شیب دار، شیب تند.
تَنْدُر = تندر، رعد.
تَنْدُرست = تندرست.
تَنْدِهچ، = سرنشیب.
تَن-سحتے، تَن-سحتے، تَن-سحتے، تَن-سحتے = صحت، تندرستی؛ اس فُک بیدے تَن-سحتے = از همه چیز صحت خوبتر است؛ مولا تَن-سحتے ذید، قا ته قیو اُم تو = مولا تندرستی بدهد، باز تو را دعوت میکنم؛ به تَن-سحتے = به تندرستی، با صحت کامل.

تَنَفُّس، **تَنَفُّس** = تفریح (در مکتب)؛ ~ غل نیست-
آ؟ = آیا تفریح هنوز نیست؟؛ **تَنَفُّس** چ، **تَنَفُّس** چ =
تفریح کردن.

تَنَقِّید = تنقید، انتقاد؛ **وُز** ته ک-اس و بْث ~ بناج
نه ذُرْ اُم = من از تنقید (انتقاد شان) نمی ترسم؛
تَنَقِّید چ = تنقید ک، انتقاد ک؛ تو بین تنقید نه
چود = تو را تنقید نکردند.

تَنَک = تنک، باریک و نازک.
تَنَکِچِه = برگه (پارچه) خورد آهنی؛ نوار سخت؛
دے ~ مور-د دهک مم چوکے پاذک چُست اُم =
پارچه آهنی بده پای چوکی را بسته کنم.

تَنَکْتاو، **تَنَکْتاو** = به صدا آوردن چیز آهنی؛ دَم
لَگند قتے بهس تَنَک = صدای کاسه را نکش؛ مه،
مَم سئ تار تے غل تَنَک = مه، این سه تار
بنواز م. دُنَک: دُنَک.

تَنَگِه = تهنگه، پول فلزی بیست گپیک؛ یے ~
بیست تین، ذو تنگه چل تین = یک تنگه بیست
تین (گپیک)، دو تنگه چهل تین (گپیک).

تَنَگِه = سرزنش؛ **تَنَگِه** چ = سرزنش ک؛ یو مو-
تے ~ یے چود = او مرا سرزنش کرد. م. نق.

تَنَگِے = ساقه، تنه؛ ژندَم ~ = ساقه گندم.
تَنَه = ۱ = ساقه، تنه؛ دَم ار-ار ~ ته ووس کِن اُم =
تنه سفیدار (سپیدار) را تیر خانه جور میکنیم؛ ۲-
بدن.

تَنَب = ۱- تناب (از چرخ برای رسیدن)؛ چرخ
~ ز دَبست = تناب چرخ گسیخت؛ ۲- **تَنَب**
گهبنتاو = لاغر شدن؛ مو فَنرُخ ~ گهبنچ =
اسپ (مادیان) من لاغر شده. م. تناب.

توالله، **توالا** = ۱- درخواست، التماس؛ توالله چ،
توالا چ = ۱- درخواست ک، التماس ک؛ اسم
خاص (مذ). توالله.

توبه-تخسیر = ببخشید! یا خدا!، خدا یا!؛ یا ~، ید
کو مو فَر! = یا خدا! این برادر من است؛ یا ~،
ید ژیر شچ مو پاذا تے دَبد = یا خدا، نزدیک است
سنگ در پای من میخورد.

توپ-گلتک = بیسبال نوعی ورزش گروهی است
که با چوب و توپ توسط ۹ بازیکن در یک زمین
چمن بازی می‌شود. بیسبال در قرن نوزدهم از
ورزش انگلیسی کریکت ریشه گرفته است. چوبی
که بازیکنان بیسبال به دست می‌گیرند «چفته»

نامیده می‌شود. بیسبال ورزش ملی آمریکا است.
به‌طور سنتی، در یکی از روزهای هر فصل حتی
رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا در این ورزش
شرکت می‌کند. شرکت وی به این ترتیب بود که
یک توپ بیسبال را در محوطه بازی می‌انداخت
و به این وسیله اولین مسابقه دوره‌ای فصل را در
واشینگتن می‌گشود. چون اغلب آمریکاییان
بیسبال بازی کردند تقریباً همه آنان به این بازی
کاملاً آشنا هستند. اغلب مدارس و دانشگاه‌ها
تیم‌های بیسبال مخصوص خود را دارند.
بیسبال، ورزش متداول میدان‌های ورزش و
زمین‌های خالی در بعد از ظهرهای تابستان است.
بیسبال یک ورزش دسته‌جمعی است که در هر
دسته ۹ نفر شرکت می‌کنند. یک مسابقه معمولی
در ۹ دوره انجام می‌گیرد اما اگر در خاتمه این ۹
دوره نتیجه امتیازات طرفین مساوی باشد،
دوره‌هایی به بازی اضافه می‌شود. در هر دوره
بازیکن‌های یک دسته به نوبت چفته را در اختیار
دارند تا آنکه بازیکنان «سوخته» پیدا کنند.
توپ‌های بیسبال و چفته‌ها را در نهایت دقت تهیه
می‌کنند. توپ‌ها را از چوب‌پنبه، لاستیک، نخ، و
پوست اسب می‌سازند. وزن توپ در حدود ۱۵۰
گرم و قطرش حدود ۷ سانتیمتر است. چفته‌ها را
معمولاً از چوب زبان گنجشک می‌تراشند. حداکثر
طول چفته‌ها ۱۰۶ سانتی‌متر و حداکثر قطر آن‌ها
حدود ۲ سانتی‌متر است. سافت‌بال نوعی از
بیسبال است که توپ آن نرم‌تر و بزرگتر است.
خانه‌ها به هم نزدیک‌ترند، اما قوانین آن بازی
شبیه قوانین بیسبال است. وپ.

توپلَنَک = سروصدا، غالمغال؛ مے ~ اند ساز
مِس نه بَنن اُم = در این سروصدا آهنگ نمی
شنوم؛ **توپلَنَک** چ = سروصدا ک، غالمغال ک.
توتک = مرض کوهی (از قلت اکسیجن)؛ نفس
تنگی؛ دے توتک ارد ته شیرینی فایده کِینت =
برای این مرض کوهی "توتک" شیرینی فایده
میکند؛ مو کهل دهرذ کِینت، ~ بنا مو داذا = سرم
درد میکند، شاید مرا مرض کوهی گرفته. م.
تاتک.

تو-تو، **خِیپ-خِیپ!** **تو-تو** چ = صدا کردن مرغ
ها، چوچه‌های مرغ؛ خو چَبَنین تو-تو کِن خو،

وېډار چېن-جېڅ = مرغا را " تو-تو " صدا کرده به مرغانچه بېر.

توتیا = نوع کریم (پماد) چشم دردی.

توچک = کفه ی غولک؛ مو ځن-گمونک ~ زښت = کفه تیرکمان سنگی من گسیخت.

توچه: زارگه-یت توچه = درخواست، شکایت؛ په زارگنت توچه-ت کار اجرا نه-سوډ = به درخواست و شکایت کار اجرا نمیشود؛ زارگه-یت توچه چ. = درخواست و شکایت کردن.

توډ = توت، درخت توت.

توډ-بیز = توت پز (وقت توت پزی).

توډ-بېنت، توډ-بېنت = تلقان توت.

توډ-بغهټک = ح. نوع سوسک، قانغوزک (حشره)؛ توډ-بیز مست اندیه نېنتیزد، لوف ام توډ-بغهټک = (قانغوزک) در ماه توت بزی میبیراید، برایش میگوییم "توډ-بغهټک".

توډک = درختچه توت.

توډ-کُبنک = نوع اتاله؛ قدیم وختن اس مین یارج ات کلا گُلک بنرقا پخت خو، و-م ام "توډ-کُبنک" لود = در قدیم اس ارد باقلا و گل کدو اتاله پخته میکردند، و (ما) آنرا "توډ-کُبنک" میگفتیم.

تور ۱ = تور (ماهی گیری).

تور ۲: تور چ. = ترساندن، راندن بطرفی (چارپایان)؛ وے قارج اس موتر تورے چود خو، زبڈ تیر اس پوند = اسپ او از موتر ترسید و از راه پرید.

تورره "تورره" = (فریاد برای ترساندن گوسفند)؛ اس مَر ته ~ لوفبن = بالای گوسفند "تورره" صدا میکنند؛ اس منبچ ~، اس شیچ "شگ" = در راندن برای گوسفند "تورره"، برای گوساله "شگ" صدا میکنند.

تورے = ترسو (چارپایان)؛ پد دوند ~ مَر ادے، گڈ څه وینت، هر جا = این گوسفند تر سو است، در هر جائیکه سگ را می بیند. م. آچھے.

توشک = توشک.

توغ = ۱- علم؛ وے وخت بن دایم توغ نبرد ات، وعزبن چود = در آنوقت های قدیم، علم را بگردش می آوردند و تبلیغ میکردند؛ ۲- چراغ مقدس. م. تاغ.

توفون = توفان.

توفیق، توفیق = توفیق؛ تهم ~ ذاد، یو ته تمه نه وینت = اگر توفیق کرد، او شما را نمی بیند.

تول گاو = گاو برای بارداری (گاو برای جفت گیری).

تول: تول چ. = طول: طول ک.

تول = بارداری؛ ~ خیداو = باردار شدن (در مورد گاو)؛ مو ژاو غل تول نه-چورج = گاو (مٹ). هنوز باردار نشده.

تولک = تولک، پر ریزی (پرندگان)

تولو، تو-لا، تو-لو (تو+لوف) = انگار، میتوان گفت، مثلیکه، شاید، دقیق؛ یو ~ دادبچ، خو زریاتپن بشهند نه چاست = او مثلیکه پدر اندر شان است، از اولاد های خود خوب مراقبت نمیکند؛ یو ~ آدمے غل اچٹ نه وینچ! = مثلیکه او آدم را هیچ ندیده است. م. ڈرے، گویا.

تولے = جفت گیری؛ لقاح؛ تول چ. = جفت گیری کردن (گاو ماده با گاو نر).

تونل، تونهل = تونل.

توون = توان.

توونا = توانا.

تووناکے، تووناکے = توانایی.

ته زمینکے = زیر زمینی.

ته ۱: ته خو-تے چ. = کوشش ک.، همت کردن، تلاش کردن، زور زدن؛ ته یے خو-تے چود-ات، خو کاربنے تیار چود = او زور زده کارش خلاص کرد؛ کو یکبار ~ خو-تے کن، اندز! خود را بلند کن، بلی بلند شو!

ته ۲، ته: ته پُر چید = فراهم کردن، مساعدت کردن؛ تو-ت وے ته پُر چود، یو-ته نه-لوفد پے تو = تو برای او مساعدت کردی و در مقابل تو کدام ادعا (دعوا) ندارد؛ یو-ته دوند خو خیبس ته پُر کینت = او تنها توانایی کمک برای خشوی خود دارد؛ خو ته پُر چ. = برای خود فراهم کردن، بهره مند شدن، قناعت کردن؛ یو خو ته-یے پُر چود = او برای خود تامین کرد؛ راست لوفد: "آسته-آسته-ته خو ته پُر کینت = راست میگوید: "آسته-آسته-قناعت ضروریاتش حاصل میشود."

تهپتاو= فشار دادن؛ دے یارج څه تهپے، ید کُزه ته دے بیست= اگر آرد را فشار بدهی، در این کوزه جای میشود.

تهپخ= تیز، سریع؛ یو ژبنتاواند ~ = او در دوش تیز است.

تهپخے، تهپخے چ= عجله کردن؛ هر چهی ~ کبنت، جهلدت ته فراپت= کسیکه عجله میکند، زود تر میرسد.

تهت= پدرم. داد، پد، پدر.

تهتر= تنبل، شلخته (بی نظم و ترتیب)؛ یم تو پُخ آپ ~ = بچه تو بسیار شلخته است.

تهترین= تنبل، شلخته (بی نظم و ترتیب).

تهتېج= پدر اندرم. پدېج، دادېج.

تهخ= کوه، سخره؛ تر دم ~ مه-سه= به این کوه نرو.

تهخت= تخت.

تهداد= یاد آوری، هشدار؛ تهداد چ= یاد آوری ک، هشدار دادن؛ دے ~ کبنت ددے، فگه-ره یادد= برای او یاد آوری کنید تا شام بیاید؛ یہ غهخ لپ تهدادے مو چود= آن دختر مرا بسیار هشدار

داده بود.

تهدختے= ۱- جلگه(دشت)، دره؛ یو مال خهقد ار وے ~ = مال به دشت پاهین شد.

تهدید، تهدید گر= تهدید، تهدید گر.

تهریخ، تهریخے= تاریخ.

تهریخے= تاریخی.

تهس= نشست؛ دم ~ قه، خو کهل زنیم= آن نشست را بیار، سر خود را میشویم؛ ~ ببندے، تو لگن طلهبے = نشست آنجا است و تو لگن می طلبی.

تهفخ= در کنار کسی ایستادن، پشتبانی؛ وے نهن څه قُد، ~ وے ته خیرت= اگر مادرش باشد، از او پشتبانی میکند؛ مو ته ~ مه خهر، وُز ته اس وے بناج نه-ذئرام= از من دفاع نکن، من از او

نمیترسم.

تهفخے= در کنار کسی ایستادن، پشتبانی؛ تهفخے چ= پشتبانی کردن؛ مَاش قومپن پن مَاش تیر ~ چود= قومهای ما در کنار ما ایستادند.

تهف-درون، تهف-درون-اند= درغم و غصه ماندن.

تهک ۱- تله (برای پرندگان)؛ قارج یال أم پتد خو، چود أم خو-رد ~ = یال اسپ را میکندیم و برای خود تله جور میگردیم.

تهک ۲= گل سینه؛ نُقره پن تهک= گل سینه نُقره یی؛ مَاش-اند-پن فُک مَاش کُرته تیر پدیوخن

تهکپن قُد= از ما تمام پیراهن ها گل های تازی دوخته بودند؛ تهک هم وورپن لوپن ات هم قلع

پن= گل سینه هم از تار است هم از قلع(قلع به انگلیسی: Tin) عنصری است شیمیایی با علامت

اختصاری Sn و با شماره ۵۰ در جدول اتمی. این فلز نُقره ای رنگ خاصیت چکش خواری خوبی

دارد و به سادگی اکسید نمی شود و در برابر خوردگی مقاوم است. قلع در بسیاری از آلیاژها

مورد استفاده قرار می گیرد. وپ.

تهل= توده؛ یے ~ چنک قُد، شچ بیو مس نست= توده ی قاشق بود، حالا یکی هم نیست؛ تهل ذ=

توده ک.

تهنتاو= تنیدن.

تهنگ= تنگ.

تهنه بَرک= تهنه دادن یکدیگر.

تهنیجک= ح. عنکبوت.م. غینخک.

تهپتے= قدم های طفلانه، قدم؛ پد تو پُخ غَل ~ نه- قهرذپد= بچه تو هنوز راه رفتن را یاد ندارد.

تهپتے چ= قدم زدن(اطفال)؛ اه پُخ، ساو دپوال قه تهپتے کن= بچیم، برو در کنار دیوار قدم بزن.

تو-تو= کف زدن(اطفال)؛ یم غَل ~ نه-قهرذپد= او(بچه) هنوز کف زده نمیتواند؛ اه پُخ، کو ~ کن=

ای پسر، کف بزن.

توختاو= دود کردن(مانند اسپند دود کردن)؛ پده بپمار ساوے، سپهن دونه توخپن پے تو= ببین

بیمار شدی، دانه اسپند را به تو دود میکنند؛ قئرُخ نو څه زپد، پے وم گُره یے چیز توخپن اده،

لهک پرشت=وقتیکه مادیان میزاید، به کره او چیزی دود میکنند، تا عطسه بزند.

توړوخ= عذاب، رنج.

توړوداو= مریض شدن، زجر کشیدن؛ یہ نو مُستے توړد خو، حُب ست= او(مث.) دو ماه مریض شد

و خوب شد؛ وُز أم دگه اس توړوداو مود= من دیگر از مریضی مردم؛ مو باب یے حُفار مپتے توړد

خو، مود= بابایم یک-چهار روز مریض بود و مرد.م. پهغداو.

تورپین= عذاب، رنج.

توغم= تخم، غله؛ دهنپن دے گبنت ~ ارد لهک چورج= آنها این گندم را برای تخم پاشی مانده اند؛ توغم وپدداو= تخم پاشیدن.

توقتاو= درزندن، دق الباب کردن، کوفتن، زدن در(دروازه)؛ لپ مه توق، دے بالقه تر مو دهک= زیاد در نزن، چکش را بمن بده.

توقه= تپه، بلندی، ارتفاع؛ مآش ساو أم یے ~ تے نث أم= ما میرویم در یک بلندی می نشینیم.م. وذار.

توله= ۱- پر، زیاد؛ یہ نمک وپف خبز اند ~ فد= نمک در نزد شان پر بود؛ ۲- تپه، بلندی؛ سه اس وے ~ تے چس= برو از بالای آن تپه (بلندی) ببین؛ توله چ= پر ک. جمع ک. م. بق، خوله.

تومت= تهمت؛ تومت چ= تهمت ک؛ وے ین دذ مو تے یے ~ چے چید ست= بعدن زن او میخواست به پایم تهمت ببندد.

تونک= تانک.

تونپخ= تا که، تا وقتیکه؛ ~دلیل خه فید، لهک ینن= تا وقتیکه امکان باشد، بنشینند.

تپپ= ۱- شانه، دست؛ دس مس نه بافت ادے، دے ~ اند انجهم خو، اس چید اند زوئذ أم= این رقم هم نمیشود که از دستش بگیرم و از خانه بیرون کنم؛ ۲- بال؛ وچ اند دے ~ نه فد، یہ روبستاو نه- فهدزدب= اگر گنجشک پر نداشته باشد، آن پرواز کرده نمیتواند.

تپتاو= قطع کردن.

تپ-چے-تپ، چے تپین= ۱- فلپ بال ها؛ یہ عقاب ~ چود خو، روشت= عقاب بالا هایش را فلپ کرده پرواز کرد؛ ۲- در صدد(قصد) برآمدن. تپپخ= تکه گوشت؛ کو مے ~ زه-ات، نمک ته فهم أم= تکه ی گوشت میگیرم و می فهمم نمک دارد؛ ~ تو تے نست ات غلث چکه خهرے= گوشت در بدنت نیست و هنوز هم کشک(کشک مایع) میخوری.

تپپخ-بهپن، تپپخک-بهپن = تقسیم به قسمت ها، تقسیم به تکه ها، میده کردن(مانند لاشه ی گوشت)؛ تپپخ-بهپن چ، تپپخک-بهپن چ= تقسیم

ک. به قسمت ها، تکه ها، میده کردن؛ وے چپن بن پخت خو، تپپخک-بهپن-پن وے چود= خروس را پخته کردند و به تکه ها (میده)تقسیم کردند.

تپپه، تپپیه= ۲= تنومند، چارشانه(قد کوتاه و شانه های پهن و قوی)؛ ید ~ غذه، ذید-ته فگت= او بچه چار شانه است، بر همه غالب میشود(همه را میزند).

تپپه، تپپیه= ۱= تپه؛ ازم قا تپپه بین دپسبن= از آنطرف تپه ها معلوم میشوند.م. وذار.

تپز= تیز.

تپزوپن= تیز هوش.

تپپنه= سرزنش؛ تپپنه ذ= سرزنش ک؛ مو لپ ~ مه ذه، دگه نه ید أم= مرا بسیار سرزنش نکن که دیگر نمی آیم؛ ید ته تر خو ~ ذید= او خودش را سرزنش میکند.

تپم= تیم، قشلاق پاهینتر از خاروغ، روبروی قشلاق کرنج "کرونجنث" افغانستان؛ تپم اند غله بازار، هفته یند یکبار اس اوغونستون ات تاجیکستون مردم یمند مال خریدن ات پزید= در تیم بازار کلان است، هفته یکبار مردم افغانستان و تاجیکستان در آنجا سودا میخرند و میفروشند.

تپوداو، تپوتاو= در آمیختن، مخلوط کردن، ورز دادن(خمیر)؛ شرثک تپو خو، لوهک أم= گل را ورز بده، بعدا گچ کاری میکنیم.

تی= برای اطفال کو-کو، دالی موشه یا دالی) بازی همراهی اطفال در هنگام گهواره جنباندن)؛ بچه ار غوک خه فد، دذ دے افین یدے مه-نود، یے یار وے خبز اند نیشت خو، لوغد: "تی" ات خو وے رد دپپست= بچه در گهواره که باشد، بخاطریکه گریان نکند، کسی در نزدش می نشیند و میگوید: "تی" و خود را به او نشان میدهد؛ تی چ= همراهی طفلک بازی کردن، طفل را سرگرم نگه داشتن؛ ساو خو قرا ره ~ کن ات، یو ته در شینت ذب= برو همراهی برادرت کو کو کن و او به خنده می آید. م. دچ. (دالی موشه یا دالی نوعی بازی است که بزرگترها با خردسالان انجام می دهند. در این بازی، فرد بزرگتر صورتش را می پوشاند و بعد همزمان با آشکار کردن صورتش، عبارت «دالی» یا «دالی موشه» را

بر زبان می‌رانند. خردسالان طبیعتاً در واکنش به این حرکت لبخند می‌زنند یا می‌خندند. گفته می‌شود که بازی دالی موشه بر هوش و روابط اجتماعی خردسالان تأثیر مثبتی دارد. این بازی را معمولاً کودک از ۹ ماهگی به بعد فرا می‌گیرد. البته این بازی دقیقاً مشابه بازی peekaboo می‌باشد.

(وپ)

تیار = تیار، آماده.

تئبَرَمک، **تئبورمک** = پیچ خورده؛ یه کنهین ~ قهپس اُم زابنت = من یک ریسمان کنفی پیچ خورده خریدم.

تئپتاو = پیچاندن، تاب دادن (تاو دادن)، تافتن؛ تاج تئبین خو، جُمود ارد جیبئخبن = شاخه ها را می پیچانند و برای کجاوه بند جور میکنند؛ وے مئخ قا ار خبز طرف تئبین = آن میخ را پس بطرف راست می پیچانند؛ مو درون تئپت = دلم تاو میخورد؛ مو درمونبن تئبین = روده های من تاو میخورند.

تئپتاو = پیچاندن، تاب دادن، تافتن.

تئپچک = پیچیده، تابیده، تافته.

تیت ۱ = روسری، چادر (زنانه)؛ وهذ غهخبن تیت اس خو کهل تے زبن = دخترها چادر را از سر خود میکشند؛ دے خو تیت مو-رد دهک، خو کهل تے کِن اُم = چادرت را بمن بده بر سر خود بکنم. م. خپل

تیت ۲ = پراکنده؛ وهذ پوبساکپن پن ار چید تیت، جمع وپف کِن = لباس ها در خانه هر جا پراکنده استند، آنها را جمع کن. تیت چ. = پراکنده ک.؛ تیت س. = پراکنده ش.

تیتک = روسری گک، چادری گک (زنانه). م. خپلک.

تئخ = قرنیز کوه؛ جای ددے تهخ فه پرگت پوند خه فد، وم تهخ ته "تئخ" لوفبن = راه باریک ایکه در دامنه از کوه بالای سنگی میگذرد، بنام "تئخ" یاد میشود.

تئخ = پاک پاکیزه، گد نا شده؛ بدون گرد و خاک (مثال نخود)؛ ~ مبن بن مو-رد دهکچود؛ (آنها) نخود پاک پاکیزه برایم دادند؛ ~ مبن گرده یت زیوج-ا = نان باقلا را دوست داری. م. لئخ.

تیداو = رفتن.

تیدمچ = کسیکه قصد رفتن دارد، کسیکه در صدد رفتن است (برعکس. نیس مچ، نیست مچ)؛ یو ~ او قصد رفتن دارد؛ وُز اُم ~ نیست = من قصد رفتن ندارم.

تئر - **بست** = سیاه رقم.

تئر پُر = تفنگ پر؛ **تئر پُر چ** = تفنگ پر ک.؛ **خُن اُم** ~ چو خو، وپند اُم = تفنگ را پر کردیم و انداخت کردیم.

تئر - **جور (مذ.)**، **تئر** - **جهر (مٹ)** = رنگ سیاه و سفید در بدن چارپایان؛ **تئر** - **جور** بجهک = بز با رنگ سیاه و سفید؛ **تئر** - **جهر** مَر = گوسفند با رنگ سیاه و سفید.

تئر - **چای** = جای سیاه.

تئر - **چوب** = چوب بالایی در میله تفنگ (از تفنگ های قدیم)؛ **خُن سُمبه** خه ذبن پے سپن، وے ته ~ **لوفبن** = وقتیکه با سنبه باروت را در تفنگ میکوبند، آنرا تئر - چوب میگویند.

تئر - **خابنک** = گیسو خورد از عقب (از زنان).

تئر کهپس = تئر کش (از سوارخی که فیر "شلیک" میشود).

تئر ماه جپف، **تیره ماه جپف** = در خزان، هر خزان؛ **تیره ماه جپفے** مردم ارد داس دراوے چود = در خزان برای مردم درو میکرد.

تئر ماه، **تیره ماه** = خزان؛ **تئر مایے**، **تیره مایے** = خزانی.

تئر - **مورچ** = مرچ سیاه.

تئر ۱ - بالا؛ اس تئر = از بالا؛ **۲** - تئر (مرمی)؛ تئر ات تفنگ = تیرو تفنگ.

تئر = سیاه (رنگ). م. سیاه.

تئر - **آپش**، **تئر** - **آبدش**، **تئر** - **آبدش** = سیاه یے - سیاه (رنگ)، بسیار سیاه، تیره (تاریک)؛ وم اند **تئر** - **آبدش** چار فد = از او (مٹ). شوهرش سیاه یے سیاه بود.

تئر - **بنت** = تلقان سیاه، بلغور جو دو سر بدون توت.

تئر - **بینچ** = ارزن سیاه.

تئر - **پهله** = طرف بالا؛ پے ~ = از بالا، در طرف بالا؛ اس ~ = از بالا، از طرف بالا؛ سه وے رد اس ~ یت، وُز سأم اس تگائف = برو طرف بالا از او و من بطرف پاهین از او.

تیر-جوبن = گول کپیر (دروازه بان در وقت بازی در میدان گوی بازی)؛ ~ گوی بنیت اند هر جایگه خبز نیشت خو، دذ پوت (گوی) نید ازَم تیر قوپ = در گوی بازی، جایگه گول کپیر میباشد و توپ را سرویس میکند.

تیر-چے-بیر = سرنگون شده، واژگون شده، پشت و رو شده، وارونه؛ تیر-چے-بیر = سرنگون ک.، واژگون ک.، پشت و رو ک.، وارونه ک.؛ تیر-چے-بیر س. = سرنگون شدن، واژگون شدن، پشت و رو شدن، وارونه شدن؛ دنیا تیر-چے-بیر خه سوَد، یو ته تر یے چے بناذ نه دبدد = اگر دنیا سرنگون شود، او به خانه کسی نمیرود.

تیر-خراو = سوتہ چراغ.

تیر-دل = سیاه دل.

تیر-دوڈ = سیاه توت.

تیر-زف = بد زبان.

تیر-زنبت = عیادت از اقارب نزدیک متوفی.

تیر-ژیر = سنگ بالایی (آسیاب)؛ خدارج ~ ژیربت = سنگ بالایی آسیاب شکست.

تیرسپندک، **تیرخپندک** = ۱- بالایی هم، یکی بالایی دیگر؛ دپف وئب بن تیرخپندک مه ده = درزه ها را بالایی هم نگذار؛ دپف لبفن شیچ ده تیرخپندک = حالا لیاف ها بالایی همدیگر بمان؛ وپف ژیربن تیرخپندک دهذ = سنگ ها را بالایی همدیگر بمان؛ ۲- مبهم، دو پهلوی، بی مفهوم، بی معنی؛ وژ ته مے تیرخپندک گھپ نه ذهم = من همین گپ بی معنی را نمی زوم.

تیر-قوپ = سرویس توپ از دروازه میدان (گول میدان)؛ تیر-قوپ دنداو = سرویس کردن توپ از دروازه میدان.

تیرگاو = تحقیق، باز جویی؛ تیرگاو چ. = تحقیق ک.، باز جویی ک.م. در پیوچ، درسمه.

تیر-لبنا = فک بالا.

تیرنبنج = بالایی.

تیرین = سر، در روی (چیزی)؛ بالا، در سطح؛ بنوفا ~ قیماق؛ بنخ تیرین یهخ قوسچ = در روی آب یخ بسته است؛ بنوفا ام نیماست ات، کو ~ غل ار غداره = از شیر ماست جور کردم و قیماق هنوز در تغاره است.م. تر تیر.

تندادو = ۱- فیلتر کردن؛ زبن یگه چهغخ اس برایے بنفا ات روغن تندادو = یک فیلتر دیگر بگیرند برای فیلتر کردن شیر و روغن؛ ۲- کشیدن، بیرون آوردن؛ دے ژیز اس بنخ اند تنز = هیزم (چوب) را از آب بیرون کن؛ خو تندادو = خود را کشیدن، عقب نشینی کردن، خود را نجات دادن؛ وبق اند دند سٹ ات وژ ام خو تنزد = آنها جنگ را شروع کردند و من خود را کشیدم؛ هر وخت قین سام، تنز ام خو اس دپف = هر وقتیکه خسته میشوم، از آنها میگریزم.

تیزم؛ **تیزم چ.** = فرو ریختن (در مورد فرو رفتن غله از زیر سنگ آسیاب)؛ خدارج تیزمے چود = از آسیاب گندم فرو ریخته است (در آب)؛ ژالبر (لهجه غاران و اشکاشم)؛ آسیاو (آسیاب) گلو ایله کده (در بهارک و جرم).

تیزیجک = فیلتر؛ ~ ته بنوفا یا یے چیز گه تنزبن = با فیلتر شیر یا چیز دیگر فیلتر میکنند.م. چهغخ.

تیزداو = کش کردن.

تیزگ، **تیزگک**؛ **تیزگ چ.** = کش کردن؛ دے وورر تیزگ مه کن = این تار را کش نکن؛ تیزگ س، تیزگک س. بیرون ش.؛ یم پدیوخ اس سیخ ارد تیزگ سوَد = این تار از سورن بیرون میبراید؛ مم فهیس ام نو وپفچ خو، یم تیزگ نه سوَد = این رسمان را نو بافتم، و کش نمیشود.

تیزمای = تیزمای، قشلاق در قریه سرچشمه.

تیز-مے-کھیس = کش کردن (طرف خود)؛ تیز-مے-کھیس چ. = کش کردن (طرف خود)؛ یو غذه یے وے مو گرتہ تے تیز-مے-کھیس چود = آن بچه از پیراهن من کش کرد.

تینبتاو = تراشیدن.

تینبیج = تراشنده، نجار؛ یو بشهند ~ = او نجار خوب است.

تینبیجک = تیشه خورد.

تنغ = ۱- راست؛ پوستکنده؛ یو براستے فُکٹ تنغ، دے افین خفه گے مهک = او در برابر همگی راست و پوستکنده است، خفه نشو؛ ۲- تیغ.

تنغ = ۲- تیغ.

تیغال = شکر تیغال (نام علمی: Echinops) سرده ای از گیاهان چندساله است. نام های دیگر آن در

قدیم شکر تیار، خارشکر و تیغ قندک بوده است. شکر تیغال که براحته در آب حل می شود دارای ۲۳ درصد قند ترهالوز، طعمی شیرین و لعابدار است و بعنوان لینت بخش و برطرف کننده سرفه و نیز پائین آورنده تب مصرف می شود. گیاهان این سرده را خارشکرها و قندرونکها هم نامیده اند. این سرده در ایران ۵۴ گونه گیاه علفی چندساله خاردار دارد که معمولاً انحصاری ایران اند. شکر تیغال گیاهی است خاردار به شکل خارخسک که گل هایش به شکل گلوله ای خاردار و آبی رنگ در انتهای ساقه قرار دارند. این گیاه در سراسر بر قدیم می روید. بر روی برگها و ساقه این گیاه حشره ای از راسته قاب بالان بنام خزوکک برای نگهداری تخمها و نوزاد خود پيله ای می تند به اندازه یک فندق که سفید رنگ است. نوزاد پس از آن که به حشره بالغ بدل شد پيله را سوراخ می کند و از آن خارج می شود. جنس پيله این حشره که از ترشحات گیاه شکر تیغال ساخته شده ترکیبی از مواد سلولزی و نشاسته و مواد ازته و به مقدار زیاد (در حدود ۲۵ درصد) قند مخصوصی بنام ترهالوز است. در پزشکی قدیم از این پيله که بنام شکر تیغال یا گل تیغال می نامند بعنوان ملین و متعادل کننده دستگاه گوارش استفاده می کردند. در بازار منظور از شکر تیغال همین گل تیغال پيله خزوکک است و خود گیاه را بنام تیغال می نامند. وپ.

تیغداو = صدا (مثال بوق زدن موتر)؛ هر چیز که موتر تیغدا، کوجس چهی بیت؟ صدای موتر است، ببین که کی آمده است؛ دم موتر سیگنال که رُقه، پدته تیغدا = اگر سیگنال موتر فشار بدهی، آن بوق میزند. م. تیغ: تیغدا.

تیغست = ۱- صدا (مثال بوق زدن موتر)؛ ماشین ~ ام بُند = صدای بوق موتر را شنیدم؛ ۲- سروصد، چیغ؛ ده یام تا لود اته وے ند ~ سٹ = همینکه اینرا گفتم چیغ او برآمد. م. تیغست.

تیغ = آفت غله؛ شتاجب کبنت ذید خو، لوف ام ~ ده یاده = وقتیکه گندم را سردی میزند، میگویم که "تیغ" آفت آنرا زده است؛ ده ژندم ~ یادج = گندم را آفت "تیغ" زده است؛ گرمے ند نم بنخ داد وے خو کبنت خو، ~ وے یاده = در

گرمی گندم خود را آبیاری کردم و آفت "تیغ" آنرا زده است.

تیغ = تکه بی از گوشت (تکه بی بسیار خورد از گوشت)؛ یے ~ ارو نه فد = تکه بی از گوشت در اینجا نبود (در آب پز، سوپ)؛ جوندار ام خه کُنت، ~ اس وے نه رپد = گوسفند را کشتیم، تکه بی از گوشت اش نماند.

تیغ-تیغ، تیغ-تیغ = خرد شده، خرد-خرد شده، تکه-تکه شده (بیشتر اوقات در مورد گوشت)؛ فبگه ام گوبنت داد بنفدبک، سحرکنم وے زواست، یو صاف تیغ-تیغ (تیغ-تیغ) = دیشب گوشت را در دیگ انداختم، صبح آنرا بیرون کردم که خرد خرد شده؛ تیغ-تیغ چ، تیغ-تیغ چ. = خرد ک، خرد-خرد ک؛ تیغ-تیغ س، تیغ-تیغ س. = خرد ش، خرد-خرد ش.

تیغک = تکه بی از گوشت (تکه بی بسیار خورد از گوشت)؛ یے ~ فهر ام خو، دوند نی = آنقدر مهم نیست، تکه بی گوشت بیارویم.

تیغدا = پشه (به انگلیسی: Mosquito) به گروهی از حشرات گفته می شود که در خانواده Culicidae قرار می گیرند. جنس ماده بیشتر گونه های پشه زندگی انگلی دارند و از راه خوردن خون جانوران دیگر از جمله پستانداران، پرندگان، خزندگان، دوزیستان و حتی برخی از ماهی ها تغذیه می کنند و برخی از آنها بی مهرگان را نیز هدف قرار می دهند. خونی که از این راه از دست می رود ناچیزتر از آن است که اهمیتی داشته باشد اما خارش تحریکی محل گزش می تواند یک عامل آزار دهنده جدی باشد. مهمتر از آن برخی از گونه های پشه به عنوان ناقل بیماری های گوناگون عمل می کنند و عامل بیماری را از یک میزبان به یک میزبان دیگر منتقل می کنند. مالاریا، تب زرد، ویروس نیل غربی و فیلاریازیس از خطرناکترین انواع بیماری های هستند که توسط برخی انواع پشه منتقل می شوند. وپ.

تیغداو = بب. تپتاو.

تین = گپیک، پول فلزی؛ نو تینه = دو کپیک؛ پینخ
تینه = پنج کپیک؛ ذیس تینه = ده کپیک (پول
فلزی).

تینے = گپیک (گپیکی)، پول فلزی؛ فُگت ارد پنچاه
~ فریپت = برای همه پنجاه کپیکی رسید.